

جنگی که در خواهد گرفت

عنوان این نوشته برگرفته از شعر برتولت برشت است و تحریری است در سه بخش مجزا. بخش اول نگاه‌یست اجمالی به گذشته، چرا که حصول به فهم درستی از شرایط امروز نیاز به این تامل کوتاه بر تاریخ چند قرن اخیر مان با غرب ژئوپلیتیک دارد. سرمایه داری در مراحل مختلف تحول خود همواره از جنگ به عنوان ابزار گسترش اقتدار خویش سود برده.

قسمت دوم به شکل گیری صف آرائی کنونی پرداخته و از منظر دل نگرانی و جنگ، به اشغال احتمالی ایران نگاه دارد. طرح مشکل ایران و غرب را بیرون از سایهٔ حاکمیت جمهوری اسلامی باید دید. تفکر اسلامی حتی در روزگار جنگ‌های صلیبی هم راه حلی برای تعرض غرب نداشته، اما آن دسته از جماعت ایرانی هم که فکر میکنند از ضرب تهاجم غرب در تحجر اسلامی به راه حل میرسند هنوز صورت مسئله را در نیافته اند: "دمکراسی، اسب تروای سرمایه داری ست."

بخش آخر به اثرات حملهٔ احتمالی غرب بر آینده ایران ناظر است. یک ایران مقتدر با منافع غرب در منطقه خاور میانه سنخیتی ندارد. فدرالیسم گرچه می تواند چهارچوب یک ایران دمکرات را پی ریزد اما میتواند ابزاری هم در دست غرب باشد برای تضعیف ایران. این ۳ بخش عبارتند از:

جنگ در گذر تاریخ:

الف- استعمار

ب- سرمایه داری صنعتی و جهانی در جنگ

تحلیلی بر جنگ احتمالی در خلیج فارس:

الف- نامعادلات امپریالیسم و ثبات خاورمیانه

ب- تشیع اتمی

پ- طبل جنگ

ت- جعبهٔ مارگیر

ج- طرح معوقهٔ اشغال ایران

ایران پس از جنگ:

الف- نگاهی به تجربه عراق

ب- دمکراسی، فدرالیسم و حاکمیت بعد از جنگ

هر قسمت را میتوان کاری مستقل شمرد که در سالهای اخیر نوشته شده اند و با ترتیبی متفاوت از این نوشتار. انگیزه این باز نشر آن بوده تا با تاکید بر جدیت اوضاع جاری، بحث را از سطح اخبار بی بی سی به یک گفتگوی عمیق، روشن و جدی از دورنمای ایران تبدیل کرد.

بخش ۱: جنگ در گذر تاریخ

الف- استعمار

از روزی که اولین جوامع انسانی بر کره خاک شکل گرفته تا به امروز، جنگ همواره ابزاری بوده برای گسترش اقتدار حاکمیتها. در گذر زمان ساختار این جوامع و ابزارهای جنگ پیچیده تر شده اند اما از برده داری تا سرمایه داری، نفس جنگ همان است که بود: سلطه بر دیگری! عرض و طول تاریخ پر است از روایاتی که نظم حاکم از طمع، ترس و جهل توده ها لشکری پدید آورده تا ارزشهای خویش را بر حاکمیتی دیگر تحمیل کند.

جنگ در نظام برده داری، دستگاه تولید محصول (یعنی برده) بود. در نظام بزرگ مالکی (فئودالیت)، گسترش اراضی و دسترسی به زمینهای حاصلخیز منشا ثروت و انگیزه بسیاری از این جنگها ست. در تاریخ قرون وسطای اروپا، کلیسا کاتولیک که خود بعنوان مالک عمده اراضی، بخشی از حاکمیت سیاسی را هم تشکیل میداد، جنگها را به رنگ و انگ تقدس و مذهب می آغشت تا استیلای خود را توجیه کند. با پیدایش خرده بورژوازی، ناسیونالیسم قالبی برای فرم گیری بسیاری از این جنگها شد. کشتن یکی یک متر آنسوی سیم خاردار قهرمانی است و یک متر اینور همان سیم خاردار قتل نفس است. به شهادت تاریخ همیشه میتوان ملاکی جست برای پر رنگ کردن مرز بین ما و آن دیگران.

تاریخ ثبت مجموعه رویدادها (کنشها و واکنشهای) یک خلق است در طول زمان برای بقای خود. پنج قرن پیش در آن بخش از اروپا که آب و هوای نا مساعد حاکم بود فقر رعایا و طمع اغنیا دست به دست هم داد تا با انباشت سکه به سکه ثروت دربانکها، سرمایه لازم برای ساخت کشتیهای توپدار تامین شود. بدینسان اینان بادبان بر باد بستند و راهی چپاول سرزمینهای غنی آنسوی دریاها شدند.

اروپائیان در آغاز از در تجارت درآمدند اما پس از سفت شدن پایشان با زبان توپ های ناوگانشان با مردم آنسوی دریاها صحبت کردند. هندی را واداشتند تا تریاک برای چینی و نخ برای کارخانجات نساجی منچستر تولید کند. از چینی هم معتادی مفلوک ساختند تا از گرده اش رسن کشند و ابریشم و چای به اروپا برند. این وسط کار آندونزیایی هم آن بود تا بجای نان خودش، برای هلندی دارچین و ادویه ارزان کشت کند و گندم را به قیمت خونش از اینان بخرد. اما اوضاع برای آفریقایی فلک زده از اینهم بدتر است. در طی دو بیست و پنجاه سال اروپائیان نزدیک به هشتاد میلیون سیاه را به غل و زنجیر بستند و به قاره آمریکا بردند تا برایشان پنبه، تنباکو و نیشکر کشت کنند. در این میان نه تنها میلیونها خانواده از هم پاشید بلکه نزدیک به چهارده میلیون نفر از این فلک زدگان تاریخ، ماهها رنج سفر را تاب نیاوردند و پیش از رسیدن به مقصد زیر شلاق از بیماری و سوء تغذیه مردند.

در فرهنگ این فرصت طلبان تاریخ، تنها بازار ملاک است و سنگینی کفه ترازوی قدرت. جنس هرچه میخواهد باشد؛ عضلات یک برده سیاه، ساری زیبای دخترک هندی یا طعم کاکائوی داغ. قیمت را بازار تعیین میکند و بهای آنرا هم موجود استعمار شده ای در آنسوی آنها با عرق جبین میدهد. بهای سنگین رفاهی که امروزه سرمایه داری صنعتی شده فخرش را به بشریت می فروشد اینگونه پرداخت شده!

در مقاطعی از تاریخ سه نظام متفاوت اقتصادی را به موازات هم می بینیم که در دیگ هفت جوش طمع اروپائی غل میزنند. در همان زمان که پت پت ماشین بخار براه افتاده بود تا انقلاب صنعتی را به حرکت درآورد، ترکش شلاق برده داران فضا را می شکافت.

و اگرچه غصب املاک سرخپوستان در آمریکا و اسکان اجباریشان در مناطق تحت کنترل به وقاحت Colonialism (استعمار) (=آبادسازی) نام نهاده شد اما مشکل بتوان انگاشت که دعوی بین انگلیسی ها و "بوئر" های هلندی در آفریقای جنوبی چیزی بیش از ستیز قدرت بر سر اراضی حاصلخیز بوده است.

~~*~*~*

رفاه حاصل از تجارت، دست اروپائی مصلوب به کلیسای کاتولیک را آزاد کرد و Renaissance (=حیات مجدد) را در هنر به ارمغان آورد که درتداوم بعد فنی اش بعد ها به انقلاب صنعتی منتهی شد. استفاده از ماشین بجای عضلات تحول عظیمی در شیوه زیست بشر به همراه داشت و منجر به تولید انبوه کالاها و انباشت ثروت شد. این ثروت به شیوه ای عادلانه یا معقول توزیع نشد و محدود ماند به خبرگان جوامع استعمارگر،... تغییر اما سهم همه بود!

با با گرفتن صنعت در جوامع اروپایی، نیروی مولد جدیدی هم پدیدار شد که از روستاها برای کار به شهرها آمده بود و بدین سان شهرنشینی گسترش یافت. به منظور ورود مواد خام و صدور محصولات این کارخانجات، شهرها توسط شبکه های ارتباطی به هم مربوط شدند.

از یکسو کار با ابزار پیچیده تراز بیل وداس و از سوی دیگر دسترسی به اخبار و اطلاعات این شبکه های ارتباطی، از این روستائیان دیروزی طبقه آگاهتری ساخت که بر سرنوشت خود دخیل شد. رقابت در بازار منجر به تولیدات پیشرفته تری می شد که ساخت و پرداختشان شیوه های تولید پیچیده تر با مهارت بیشتر را هم می طلبید. به این ترتیب آرام آرام، کارگران ماهر، بخش ضروری از زنجیره تولید شده و دریافتند که با تشکل خود میتوانند در برابر صاحبان سرمایه قد علم کنند تا سهمی بیشتر از نان شب، برای خود طلب کنند.



در مستعمرات اما حکایت متفاوت بود. اینان قرن‌ها در بستر سنتها و خرافات خفته بودند و به ناگاه با شلیک توپهای ناوگان استعمار از خواب اعصار برخاسته بودند. سران این جوامع بسته در برابر فشار از بیرون (استعمار)، قادر به اتحاد و ایجاد جبهه ای مشترک نبودند. برخی به همکاری با استعمار تن دادند و پاره ای در جنگی نابرابر دیر یا زود از پای افتادند.

پدیده استعمار چند اثر عمده بر انسان شرقی آن روزگار داشت:

- به لحاظ فرهنگی به او خورنده شد که در برابر اروپایی انسان درجه دو است. نسل اول اینان اگر هندی پاپتی بود استعمارگران را صاحب والا خواند و اگر ابزار دست استعمار به تقلید از ایشان پرداخته و فرزندان را برای تحصیل به **Metropole** (=فرنگستان) فرستاد.

- اقتصاد مستعمرات در خدمت به نیاز بازار مستعمره داران خلاصه می شد. به این ترتیب شیوه های سنتی تولید گام بگام عقب نشست و بقای ایشان به رونق و رکود بازار استعمارگران وابسته شد.

این وابستگیهای فرهنگی و اقتصادی عمیقاً بر بافت اجتماعی-سیاسی مستعمرات اثر گذاشت. استعمارگر چه با بی تفاوتی سرخپوستان ینگه دنیا و ساکنان هندوستان را به یکنام خواند: **Indian** اما شیوه اداره مستعمرات تابعی از سیاست مستعمره گران بوده است. با نگاهی به سرنوشت آن دو هندی، یکی درکناره آمازون و دیگری در کنار رودخانه گنگ، موضوع روشنتر خواهد شد. اسپانیا که در قیاس با انگلستان از رشد صنعتی کمتری برخوردار بود و به استخراج فلزات گرانبها و کسب مالیات از مستعمرات علاقه مند بود، با گسترش کلیسای کاتولیک به کنترل مستعمرانش در آمریکای لاتین پرداخت. در مقابل انگلیسها که قرن‌ها پیش از کلیسای کاتولیک بریده بودند کنترل بر هند را از طریق خوانین و مهاراجه ها اعمال کرده و نفاق مذهبی را بعنوان ابزار سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن بکار می بستند. انگلیسها کشت محصولات (از قبیل پنبه و چای) را در هند گسترش میدادند که صنایع و بازار مصرف داخلی انگلیس را تغذیه میکرد.

با گسترش طبقه خرده بورژوا در اروپا، حاکمیت فئودال در فرانسه به چالش کشیده شد. انقلاب کبیر فرانسه منبع الهام خرده بورژوازی در مستعمرات شد. استقلال آمریکا از انگلیس و کشورهای آمریکای لاتین از اسپانیا در این مقوله معنی پیدا میکند (با ظهور ناپلئون و سقوط دربار اسپانیا، فضای لازم ایجاد گشت تا خرده مالکان اسپانیول برهبری سیمون دو بولیوار که سالها در مستعمرات آمریکای لاتین اسکان یافته و جانشان از مالیاتهای به لب رسیده بود علم استقلال از اسپانیا را برافرازند). انگلیس به استقلال آمریکا تن داد اما تا پایان جنگ دوم جهانی فیل خود را در هند میراند. به عبارت بهتر همزیستی آنها آغازی شد برای محو روابط استعماری اما حاکمیت در ممالک نوظهور همچنان در دست صاحبان سرمایه ماند.

حاکمیت عثمانی با استفاده از ابزار اسلام سعی داشت تا از یک سو در برابر نفوذ غرب قد علم کند و از سوی دیگر با اقوام مسلمان غیرترک (در شمال آفریقا) همان رابطه برتری طلبی استعماری را اما در چارچوبی اسلامی برقرار کند. انگلیس گرچه تا مدتها از ایران شیعه حمایت کرد تا شاخی در جیب ترکها کرده باشد. اما نهایتاً دشمنی مشترکی به نام اسپانیا، ترکها و انگلیسها را به هم نزدیک کرد و اینجا بود که ماه غسل انگلیس و دربار صفوی به آخر رسید.

علیرغم تمایل استعمار انگلیس و دربار روسیه، ایران هرگز مستعمره نشد و ایرانی هرگز مسیو انگلیسی را صاحب والا نخواند! در روزگاری که استعمار بر دنیا حکم میراند علتی که مانع شد تا ایرانیان چون هندیان

مستعمره شوند، استقلال رای و روحیه آزاد ایرانی بود و نه شعور شاهان قاجار. ایرانی اگر مسلمان میشود عجم می ماند، به زبان خود سخن میگوید و شیعه را در برابر دربار خلفای اموی و عباسی علم میکند. عامل دوم را باید در ستیز و رقابت استعمار انگلیس و دربار تزار جست. گرچه در مقطعی دشمن مشترکی بنام ناپلئون این دو را به هم نزدیک کرد اما از آنجا که دو پادشاه در اقلیمی نمی گنجیدند ایران مرز تعادل ژنو پلیتیک آن روزگار شد!

با تضعیف حاکمیت عثمانی دو جریان مشخص در سرزمینهای اسلامی در تعامل با غرب شکل گرفت. اولی از حکومت مشروطه ای که جریان ترکهای جوان در عثمانی براه انداخته بود رنگ گرفته بود و به تجدد طلبی و توسعه از نوع غربی روی آورد و دومی به قالبهای سنتی و اسلامی رجوع کرد تا با نفوذ غرب مقابله کند. در طول سالها این دو نگرش در جامعه ایرانی حی و حاضر ماندند و فقط در عرض تحول و تنوع یافته اند.

ب- سرمایه داری صنعتی و جهانی در جنگ

اروپا لحاف چهل تکه ای است که حتی مسیحیت هم نتوانست در آن اتحاد و یکپارچگی خلق کند. فراتر از آن واتیکان خود از تضاد بین اقوام و حاکمیت‌های اروپایی استفاده میکرد تا حکومت کند. اتحادهای مقطعی از آن دست که روسها، پروسها و انگلیسها در برابر ناپلئون شکل دادند، ریشه در منافع مشترکی داشت که فقط در مقطعی محدود معنی می یافت. حتی در قرن بیست و یکم و وسط بحران اقتصادی این دعوی هفتاد و دو ملت را در اتحادیه اروپا می بینیم. مناسفانه بسیاری از زمامداران جمهوری اسلامی از درک این معنا قاصرند و در تعامل با غرب نه تنها از این اختلاف بهره برداری نمی نمایند بلکه عملاً غرب را در برابر خود متحد می کنند.

در آغاز قرینی که گذشت رشد نظام سرمایه داری درگرو رشد صنعتی بود. شعار تولید بیشتر رفاه بیشتر در غرب، یعنی نیاز بیشتر به مواد خام و منابع اولیه ارزان شرق. برای حصول به این منابع خام، مسابقه ای بر سر مستعمرات آغاز شد. هلند اندونزی را، آلمان کامرون را، پرتغال آنگولا و موزامبیک را، بلژیک کنگو را، فرانسه و انگلیس بخش اعظم آسیا و آفریقا را در آستانه جنگ جهانی اول به زیر یوغ استعمار کشیدند. این رقابت بر سر مستعمرات، استعمارگران را رو در روی یکدیگر قرار داد. اینگونه بود که جنگ جهانی اول شعله ور شد و نه با گلوله ای که شاهزاده اطریش را در ساریوو به قتل رساند. رسم دیرینی است که صاحبان قدرت جنگها را به انگ و رنگ تقدس می آریند والا همیشه دعوا بر سر لحاف ملا است.

تقارن شروع جنگ جهانی اول با انقلاب مشروطه ایران و مشروطیت دوم ترکها ناظر به یک تحول است: این هیاهوی انقلاب صنعتی بود که چرت شاهان قاجار و سلاطین عثمانی را در خلوت حرمسراها یشان پاره کرد و معادلات منطقه خاور میانه را به هم ریخت. حکومت انگلستان آنروزها در مصر جا خوش کرده بود تا با اداره کانال سوئز شریان حیاتی اش به هند را باز نگهدارد. اینان حضور حکومت عثمانی را در خاور میانه به مثابه تهدیدی دائمی برای خود می شمردند و با حمایت از خاندان هاشمی و آل سعود (با ارسال اسلحه و مستشارانی چون لورنس) به مقابله با دربار عثمانی می پرداختند. گرچه سرمایه داری اروپایی جنگ جهانی اول را فرصتی برای توسعه اقتدارش می شمرد اما پیچیدگی شرایط صنعتی شدن بیرون از فهمش بود.

یکی از اثرات صنعتی شدن گسترش ابعاد جنگ بود و هرکجا که منافع استعمار مطرح بود جبهه جنگ شد. تداوم چنین جنگی عظیم سلطه حاکمیتها را تضعیف نمود و به فرو پاشی بساط تزار در روسیه و تشکیل حکومت شوروی انجامید.

انگلیسیها که صدای ملیگرایی ایرلندیها را در نطفه خفه میکردند به ناگاه شدند ملجای قومگرایی ترک، ارمنی، گرجی و... تا هجوم تفکر چپ را در منطقه متوقف کنند. اما جمهوریهای سریشم زده انگلیسی توان مقاومت در برابر ارتش سرخ را نداشتند و با عقب نشینی ارتش انگلیس در کریمه و شکست جمهوری مساواتیها در آذربایجان دولت انگلیس چاره را در تقویت دولتهای رضا شاه و آتاترک در ایران و ترکیه دید. بدین سان جنگ اول جهانی فراتر از نزاع بین سرمایه داران رفت و خود چالشی شد بر بقای سرمایه داری در برابر سوسیالیسم. در نوشتار "Globalism" تعریفی نو از عرفی کهنه "می آید:

" بحران جهانی اقتصاد سرمایه داری در ۱۹۲۸ دو نکته را اعیان کرد:

۱- کاپیتالیسم مبتنی بر بازار جهانی است، این بازارها همچون ظروف مرتبطه اند و رکود اقتصادی در یکجا نمی ماند.

۲- مکانیزم بازار نیاز به سیستمهای کنترولی وسیعتری دارد. رشد اقتصادی فقط در افزایش تولید نیست. تعادل بازار نه فقط در گرو اعتبارات بانکی است بلکه با افزایش قدرت خرید انبوه جامعه ممکن است. این یعنی تمکین و قبول تغییر در بافت اجتماعی- سیاسی جامعه.

آشکار بود که در پیمان صلح و رسای نطفه جنگ بعدی بسته شده است. پیچیده شدن نظام تولید به معنای آسیب پذیری بیشتر آن هم هست. سالها جنگ از یک سو و بازپرداخت غرامت سنگین جنگ از سوی دیگر اقتصاد آلمان را فروپاشید و رکود اقتصادی ۱۹۲۸ تیر خلاصی بود بر پیکر حاکمیت. ضعف جناح چپ آلمان و ترس سرمایه داری آلمان از حاکمیت احتمالی آن منجر بظهور فاشیسم شد. "... این فاشیسم دستمایه ای شد تا جنگ جهانی دوم در قیاس با جنگ جهانی اول بیشتر رنگ عقیدتی و سیاسی بگیرد تا دعوی گسترش مستعمرات. اما لاس خشکه های مولوتف و فن تروپین (وزرای

خارجة شوروی و آلمان) همانقدر تعبیر سیاسی دارد که عکس استالین ، چرچیل و روزولت در قاب عکس تاریخ!

متفقین بر ضرورت همکاری بر علیه هیتلر به توافق رسیدند و تقسیم دنیای بعد از جنگ، نه چیزی بیشتر. همکاری ۲ نظام از سر ضرورتی بود و نه فضیلتی. آنگاه که این ضرورت به پایان رسید پرده آهنین بر دنیا فرو افتاد تا ستیز ۲ نظام را حائل باشد. دیوار برلین نه فقط سمبولی بود از آلمان تقسیم و تضعیف شده بلکه تاکیدی بود بر زیستن در دنیایی با ۲ نظام در دو سوی آن."

تاریخ اروپای قرون وسطی از جنگهای سیصد ساله خبر میدهد اما با صنعتی شدن هم ابزار و هم شیوه جنگها دگرگون شد. سیستم سرمایه داری صنعتی هر چند از جنگ برای گسترش اقتدار خود سود میجوید اما خود در برابر جنگهای طولانی آسیب پذیر است. هیتلر و ژنرالهایش از جنگ جهانی اول آموختند که برد را نباید در بدرازا کشیده شدن جنگ جستجو کنند و به شیوه هایی رو آوردند که پیروزی سریع را وعده میداد. از اینروست که خندقهای جنگ جهانی اول به جبهه های متحرک تانک و واحدهای مکانیزه و چتر باز بدل شدند و آلمان نازی بخش عمده اروپا را در ۶ هفته فتح کرد. تلاش متفقین در بمباران شهر درسدن آلمان هم بیانگر آن است که اینان حمله به غیر نظامیان را به منظور درهم شکستن روحیه مردم و کوتاه کردن جنگ مجاز میدانند.

در جنگ ویتنام دیدیم که آمریکا با در درگیر شدن در جنگی بلند مدت نه تنها قافیه را باخت و مجبور شد که دمش را روی کولش بگذارد و دست از پا درازتر فرار را بر قرار ترجیح دهد بلکه در صحنه اقتصاد جهانی برتری بعد از جنگ دوم را در برابر ژاپن و اروپا باخت و بدلیل مشکلات مالی ناشی از هزینه جنگ ارتباط پشتوانه طلا با دلار را در ۱۹۷۲ قطع کرد تا بتواند اسکناس بدون پشتوانه نشر دهد. در جدول زیر تقریبی از مخارج مستقیم سه جنگ آمریکا آمده، مخارج غیر مستقیم را باید چیزی در حدود سه برابر این ارقام دانست:

تلفات انسانی غرب	مدت	مخارج به میلیارد دلار	جنگ
۱/۸ میلیون که ۶۷۵۰۰۰ نفر کره جنوبی و ۱۳۵۰۰۰ نفر آمریکائی بودند.	کمتر از چهار سال از ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۴	۳۲۰	کره
۶۰۰۰۰ نفر آمریکائی	اسما از ۱۹۵۶ اما عملا از ۱۹۶۰ شروع شد و تا ۱۹۷۵ طول کشید	۶۹۰	ویتنام
۵۰۰ نفر آمریکائی ۵۰۰ نفر از سایر کشورها	نه سال از ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۹ اما پراکنده، تلفات اصلی را عراقیها دادند	۸۷۰	عراق

آمریکا حجمی بیش از تمامی بمبهای جنگ دوم بین المللی را بر سر مردم ویتنام منفجر کرد و باز هم باخت! مک نامارا وزیر دفاع وقت آمریکا خود میگوید اگر ترس از عکس العمل روسها نبود انفجار بمب اتم در ویتنام برای کوتاه کردن جنگ، احتمالی جدی بود! در همانجا (ماخذ ۲) میآید:

" بحران کوبا نشان داد که نقطه ثقل توازن شرق و غرب در ترس از بمب اتمی است و جنگ سرد حکایتی است سواى جنگ برق آسای هیتلر (=Blitz Krieg). این توازن فرصتی شد برای برخی کشورها تا در دنیای بعد از جنگ و برویرانه های استعمار، استقلال سیاسی (ونه اقتصادی) خود را تجربه کنند. ترویج الفاظی چون دول غیر متعهد، کشورهای در حال رشد و تنوری ۳ جهان مانو همه تعبیری از این معنایند."

شعار سیاسی گلوبالیسم مهار نگرش چپ در دنیا بود، از طریق همکاری سرمایه داری در بازار جهانی. از این روست که با گسترش گلوبالیسم جهان فقط شاهد دو جنگ منطقه ای اما بلند در ویتنام و افغانستان بود. با فروپاشی شوروی این توازن بهم ریخت و نئو کلونیالیستهای از جنس رامنز فلد شلنگ انداز و پاکویان شمشیر از رو بستند و عربده آقائی بر جهان زده و گفتند هر کس با ما نیست بر علیه ماست*۳. اما تجربه عراق نشان داد که قصیده فتح جناب بوش ۶ هفته بعد از تعرض به عراق بر روی عرشه ناو هواپیمابر لینکلن، بسیار زود هنگام و نابخردانه بوده. ۹ سال بعد او با ما برای سربازانی که از عراق به وطنشان بازگشتند روایتی نزدیکتر به حقیقت داشت. هر کجا جنگ بدرازا کشیده شده آمریکا بازنده اش بوده و با هر باخت آمریکا یک گام از هدف کنترل بازارها دورتر شده است! اینروست که در هر جنگ به بمبارانهای سنگین و کور که خود Shock and Awe میخواند دست میزند تا با اشاعه وحشت جنگ را کوتاه کند.

اگر در پایان جنگ اول سوسیالیسم وجود فیزیکی یافت در پایان جنگ دوم ابر قدرتی شد در تعیین ثقل توازن و ثبات دنیا. متفکران و برنامه ریزان سرمایه داری دریافتند که تداوم روابط استعماری گذشته باعث رشد نگرش چپ در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین شده و منافع حیاتی غرب را باید در چهارچوبی جدید جستجو کرد. در "Globalism" تعریفی نو از عرفی کهنه " می خوانیم:

" پس از جنگ جهانی دوم رهبریت سرمایه داری از اروپا به آمریکا انتقال یافت و بدین سان معادلاتی نو جایگزین سیاست استعمار اروپائی شد. اساس این سیاست نو بر صدور سرمایه بود. نئین جانی گفته: "امپریالیسم بالاترین مرحله رشد سرمایه داری (Capitalism) است" در اقتصاد سرمایه داری این سرمایه است که مواد خام، کارگر و ماشین را به خدمت میگیرد تا تولید محصول کند و با فروش محصول در بازار ارزش اضافی/سود خلق میشود. اما با گذر به مرحله امپریالیسم سرمایه و تکنولوژی به کشورهای صاحب مواد خام و نیروی کار ارزان صادر میشود. بدین گونه هم محصول و هم بخشی از بازار در جانی دور از متروپل خلق میشود. این تغییر در نظام سرمایه داری تغییراتی اساسی در بافت اجتماعی- اقتصادی (و به تبع سیاسی) را نه فقط در آفریقا و آسیا بلکه در اروپا نیز به دنبال داشت."

" رشد اقتصادی بعد از جنگ و تولید انبوه محصولات، نمی توانست ادامه پیدا کند اگر قدرت خرید طبقه متوسط اروپائی و آمریکائی در بازار بالا نمی رفت. افزایش دستمزدها هم منجر به افزایش مخارج تولید و رشد تورم در اواخر دهه ۶۰ ۱۹۶۰ شد. این انگیزه ای بود تا پاره ای از کارتلهای آمریکائی اقدام به سرمایه گذاری در کشورهایی کنند که نیروی کار ارزان داشتند. ... احداث صنایع الکترونیکی در تایوان نمونه بارز بهره وری از نیروی کار ارزان همراه با انتقال سرمایه به جزیره ای پر جمعیت و بدون منابع خام بود. سرمایه داری اروپائی خیلی دیرتر و در دهه ۸۰ به این سیاست رو آورد که دلیل آنرا باید بیم از افزایش بیکاری در اروپا و نابه سامانیهای مالی و سیاسی آن دانست. بدینسان تکنولوژی و سرمایه گذاری خارجی در صنایع مصرفی آسیا به تولید انبوه مشغول شد. کارگران اینگونه صنایع را جوانان روستائی تشکیل می دهند که روستاها را به امید زندگی بهتر ترک کرده اند چرا که درآمد این کارگران از یک روستائی بیزمین بیشتر بوده و به لطف این قدرت خرید، اینک خود این کشورها بازار خوبی را برای محصولات مصرفی تولید شده (از قبیل البسه، رادیو، تلویزیون، موتور و حتی اتوموبیل) تشکیل می دهند."

مقاله ماخذ ۲ گرچه بر این معنا تاکید دارد که گلوبالیسم ادامه همان عرف استعماری دویست ساله اخیر است در قالبی نو، اما اذعان دارد که این صدور سرمایه اثرات مثبتی هم داشته:

"گر چه این امکان اشتغال، وضع هزاران زارع بیزمین و زیر خط فقر را در کشورهایی چون اندونزی مالزی و تایلند بهبود نسبی بخشیده و شاید حتی در آینده این صنایع بتوانند چهارچوبی برای صنعتی شدن را پی ریزند اما مشکلاتی همچون رشد بیرویه شهرنشینی و فروپاشی فرهنگی را هم در پی داشته است. نسلهای بعدی این کارگران اغلب از آموزش بهتری برخوردارند و کمتر به کار بدنی اشتغال دارند. بخش اعظمی از کار برنامه نویسی کامپیوتر در سالهای اخیر به هند و چین منتقل شده" بدون سرمایه داری سوسیالیسم شکل نمیگرفت اما حضور این سوسیالیسم متفکران لیبرال و برنامه ریزان سرمایه داری را واداشت تا یک گام به عقب بردارند تا با توسعه رفاه به مقابله با سوسیالیسم پردازند.

~~*~*

بی بی سی در ۶ دسامبر سال جاری مقاله ای از آقای متین استادیار روابط بین الملل در دانشگاه ساسکس بریتانیا نشر داده که در آن احتمال یک حمله به ایران در نعل و میخ زدنی جدی تلقی میشود. ایشان به نوشتار نیتزان و بیچلر اشاره کرده و استفاده از قدرت سیاسی- نظامی دولت های سرمایه داری در بیرون راندن رقبا از میدان و یا تاثیرگذاری بر تعیین قیمت کالاهای استراتژیک در بازارهای جهانی را به عنوان انگیزه جنگ ذکر میکند و ادامه میدهد که این دونفر به بررسی جنگ های خاورمیانه پرداخته اند و نشان داده اند که: "... تقریباً تمامی جنگهای بزرگ منطقه نظیر جنگهای اسرائیل و اعراب در دهه های ۶۰ و ۷۰ میلادی، حمله اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۸۲، و جنگ آمریکا و عراق بر سر کویت در سال ۱۹۹۱ به فاصله کوتاهی به دنبال آغاز دوره هایی از رکود اقتصادی در غرب، و به خصوص آمریکا، رخ داده اند."

اولا اگر ایشان ادبیات کلاسیک اقتصاد مارکسیسم را مطالعه کرده بودند می دانستند که رونق و رکود بخشی از خصلت اقتصاد سرمایه داری است. زمان بین این دو پدیده یا شدتشان بر حسب شرایط فرق میکند اما همیشه جنگی در حول و حوش یک رکود بوده. وقتی کارها بر وفق مراد است کسی با کسی جنگ ندارد!

ثانیا از آنجا که نه اسرائیل و اعراب بازار مشترک دارند تا بخواهند رقیبی را از بازار بیرون کنند؟ و نه در عراق دوران صدام مشکلی با کارتل‌های آمریکا بوده این سؤال می ماند کدام کارتل‌های غربی به باور ایشان مبتکران جنگها در خاورمیانه بوده اند؟

فراتر از این دوره هائی که ایشان مطرح میکنند فصل رشد گلوبالیسم بوده که در آن کارتل‌های چند ملیتی شکل گرفته اند. از این روست که قراردادهای بهره برداری از منابع نفت عربها در این دوره عمدتا بین کارتل‌های چند ملیتی بصورت اشتراک سود و زیان (Joint venture) برقرار شده است. حمایت دولتها از کارتل‌های و سرمایه های ملی بیشتر در فاصله زمانی ۱۸۶۰ تا ۱۹۶۰ رویت می شود. حتی در بعد از جنگ دوم اکثر این نوع تنشها بصورت غیر نظامی حل شد چون پذیرش یک جنگ جدید در آن روزها بین دول سرمایه داری برای دنیا قابل هضم نبود. نمونه صادقی آن، حمایت آمریکانیها از دولت مصدق بود در ملی کردن نفت ایران و کوتاه کردن دست BP (ببینید بخش ۲- الف را از این مقاله).

روند سرمایه گذاری خارجی عمدتا در دهه ۸۰ در منطقه خاورمیانه بالا گرفت. با استقرار حکومت اسلامی در ایران و جنگ عراق-ایران این سرمایه گذاریها متوجه ترکیه و مصر شد. لذا ایرانیان تجربه ملموسی از گلوبالیسم و بازارهای جهانی ندارند و ایران هم عضو WTO نیست.

ترکیه که از نفت بی بهره بود با عرضه موقعیت استراتژیک خود به غرب عضو ناتو شده و از حمایت کمکهای اقتصادی غرب برخوردار بود. بر اساس گزارش بانک جهانی* در اوایل دهه ۸۰ نیروی کار ترکیه چیزی حدود ۱۴ میلیون نفر بوده که ۸ میلیون کشاورز در این آمار نشان از اقتصاد کشاورزی غیره مکانیزه دارد. در بخشهای دولتی و خدمات ۴ میلیون نفر کار میکردند و فقط ۲ میلیون کارگر در بخش صنعت، حمل و نقل و ساختمان شاغل بوده اند. با شروع سرمایه گذاری غرب در ترکیه این نسبتها تغییر کرد و مهاجرت روستائیان به شهرها شدت گرفت.

نسبت نیروهای شاغل ۲۴ میلیون نفره فعلی ترکیه در بخشهای مختلف بازار کار به شرح زیر تغییر کرده: کشاورزی ۷ میلیون، صنعت ۶ میلیون، بخشهای دولتی و خدمات ۶ میلیون و بقیه ۵ میلیون نفر. ترکها که بعد از جنگ برای کارهای سنگین به اروپا میرفتند حال میزبان سیاحان اروپائی شده اند و اقتصاد فعلی ترکیه بیشتر بر توریسم استوار است تا صنایع.

یا نویسهای بخش اول:

(۱) در هلندی Boer بر وزن کور به معنی کشاورز یا زارع است. اینان دهقانان بی زمینی بودند که در اواسط قرن نوزده به آفریقای جنوبی مهاجرت کردند تا مالک اراضی شوند. دولت استعماری انگلیس که مایل نبود آفریقای جنوبی را با هلندی ها تقسیم کند دست به اسلحه برد و عاقبت در ۱۹۰۲ با کشتاری وحشیانه قیام زارعان هلندی را تارومار کرد.

تا پیش از این جنگ انگلیسیها آفریقائی را وحشی معرفی کرده و خود را پیامبران تمدن قاره سیاه. اما این جنگ خونین نشان داد دعوا بر سر لحاف ملاست (= قدرت در چپاول مستعمرات) و نه تمدن اروپائی.

(۲) مقاله ای است به فارسی که ۶ سال پیش و به صورت محدود در اروپا نشر یافت.

(۳) جورج بوش در نطقی بعد از یازده سپتامبر میگوید: شما یا با ما هستید یا بر علیه ما. البته با کمی تفاوت.
"You are either with us or with the terrorists."

(۴) World Bank: Turkey Labor Market Study – Repot No 33254TR – April 2006

بخش ۲: تحلیلی بر جنگ احتمالی در خلیج فارس

الف- نامعادلات امپریالیسم و ثبات خاورمیانه:

غربیان ریشه تنشهای اخیر را به تلاش ایران برای حصول به بمب اتمی نسبت میدهند و از اثرات غیرقابل قبول آن بر ثبات منطقه خاور میانه میگویند. ثبات هم از دید اینان در چند حکایت تعریف میشود: **اول** (دسترسی به منابع نفتی خاورمیانه و فروش کالاهای مصرفی در بازار کشورهای عربی خلیج فارس **دوم**) یافتن اهرمی برای کنترل روسیه (بزرگترین فروشنده نفت) و چین (دومین مصرف کننده عمده نفت) **سوم** حفظ برتری اسرائیل در منطقه.

موضوع اول را بابخشی از مقاله^۶ "تعریفی نو از عرفی کهنه: Globalism" آغاز باید کرد: (پانویس ۲ بخش ۱) " انرژی عامل اساسی گردش چرخ اقتصاد سرمایه داری است. هر نوسانی در تولید یا قیمت نفت موجب نوسان قیمت تمام شده کالاهای صنعتی، حمل و نقل، برق و سوخت وسایل نقلیه می شود. به عبارت دیگر رشد اقتصاد سرمایه داری به قیمت نفت وابسته بوده و این تحولات و مناسبات بین دولتهای تولید کننده نفت و امپریالیسم را تعیین می کند. بعد از جنگ، روسها بزرگترین مخازن نفت و گاز دنیا را در اختیار داشتند حال آنکه وابستگی سرمایه داری به نفت در جدول زیر عیان است (آمار مربوط به اواسط دهه نود میلادیست):

مصرف نفت: ۳۰٪ تولید جهانی	ذخیره نفت: ۵٪ منابع جهانی	آمریکا
مصرف نفت: ۲۰٪ تولید جهانی	ذخیره نفت: ۳٪ منابع جهانی	اروپا
مصرف نفت: ۸٪ تولید جهانی	ذخیره نفت: صفر	ژاپن

از چشم سرمایه داری، نفت و امنیت دوقلوهای سیامی اند، لذا بررسی عملکرد امپریالیسم در خاورمیانه در دخالت علنی در امور کشورهای نفت خیز خلاصه میشود. پس از جنگ دوم جهانی کارتهای نفتی آمریکا به منظور تحدید قدرت بریتیش پترولیوم BP به حمایت از ملی گرایان ایران و رهبری مصدق برخاستند. با ملی شدن نفت ایران در ۱۹۵۲ دولت عراق نیز صنعت نفت خود را ملی کرد. گرچه ملی شدن نفت اولین گام در دستیابی به حاکمیت بر نفت بود اما فقط پس از تاسیس OPEC^{*} دولتهای تولید کننده امکان قیمت گذاری بر نفت را (از طریق کنترل حجم تولید) یافتند. هزینه استخراج هر بشکه نفت خاورمیانه چیزی حدود ۲ دلار است، حمل و تصفیه نیز به تقریب کمتر از ۲ دلار است. حال آنکه مصرف کننده اروپایی در پمپ بنزین برای هر بشکه مبلغی در حدود ۳۰۰ تا ۴۰۰ دلار میپردازد. باید روشن باشد که در عرضه روزانه ۴۰ میلیون بشکه نفت اوپک چه تجارت هنگفتی خفته است! رشد ناگهانی ثروت کشورهای اوپک در آغاز دهه ۷۰ اثرات شوکه کننده ای بر اقتصاد و سیاست دنیای سرمایه داری وارد آورد و آنان را به اقدامات متقابل زیر واداشت:"

یکی از آن اقدامات کاهش هزینه های نظامی آمریکا در خاورمیانه و انتقال آن به گرده حکومتهایی مثل ایران زمان شاه و عربستان سعودی در پس از انقلاب ایران بود. حامیان جمهوریخواهان، شرکتهای نفتی و تولید کنندگان اسلحه اند. سیاست نفت در برابر اسلحه در دوران حکومت شاه و دخالت نظامی ایران در عمان یا اجرای سیاست نیروهای واکنش سریع پس از انقلاب ایران و حواله کردن بخشی از مخارج استقرار نیروهای نظامی آمریکا در منطقه به حساب عربستان، کویت و امارات عربی را باید در این راستا دید. همینطور است سیاست جنگ بدون برنده ایران و عراق در عصر ریگان که منجر به رونق بساط اسلحه فروشان و تضعیف هر دو دولت ایران و عراق در منطقه شد اما قیمت نفت در مهار ماند. همانجا میاید: " ... با نشستن جمهوریخواهان بر سریر قدرت در آمریکا نفت و جنگ دستور روز سیاست خاورمیانه خواهد بود. چنانچه تاریخ شهادت میدهد در دوره ای که جمهوریخواهان بر اقتدار بوده اند هرگز پیمان صلحی یا تلاشی جدی در این راستا صورت نگرفته است."

همانگونه که پیش از این اشاره شد امپریالیسم از طمع، فرصت طلبی و جاه طلبی شکل میگیرد که خود عامل رشد و جهانی شدن بازارند اما نمی توانند چیزی جز وحدتهای نیم بند خلق کنند. پس از فروپاشی حکومت شوروی، یکه تازی نئو کلونیالیستهای آمریکایی منجر به شکاف درونی و نفاق بین کارتلها آمریکایی و اروپایی شد و (موقتاً) روند آن گلوبالیسم و سرمایه داری آزاد برهم خورد. در همانجا میخوانیم:

" فرصت طلبی و ستیز برای نفع بیشتر، بخشی از نهاد سرمایه داری است که هر بار خود را تکرار میکند. وضع تعرفه های گمرکی بالا بر فولاد اروپا از سوی حکومت بوش در سال ۲۰۰۳ و تحریم متقابل مصنوعات آمریکائی از سوی اتحادیه اروپا کم و بیش تحریم اقتصادی فرانسه و انگلیس در عصر ناپلئون را تداعی می کند..."

موضوع دوم یعنی روابط روسیه، چین، آمریکا و اروپا خود کتابی است جدا و خارج از حوصله این مطلب. کارتهای و دولتهای غربی (به عنوان حافظ منافع ایشان) ترجیح می دهند تا با امثال ایلتسین فاسد و فرصت طلب معامله کنند تا با قدرت طلبانی چون پوتین که رویای بازگشت روسیه^۶ ابر قدرت را به صحنه سیاست جهانی دارد. چین هم با سرعت رشد اقتصادی خارق العاده خود به کارخانه^۶ دنیا تبدیل شده و عدم موازنه اقتصادی آن با آمریکا کابوس حاکمیت آمریکاست.

آمریکا با علم کردن سپر موشکی در اروپای شرقی به روسها دهن کجی میکند و با امضای پیمان دفاعی با استرالیا برای چینها شاخ و شانه می کشد اما خوب میداند که هم چین و هم روسیه قدرتهای اتمی اند و جرنت مقابله نظامی را ندارد. از این روست که غرب بدنبال تجزیه و تضعیف روسیه و چین از درون است. انقلاب مخملی در روسیه و حمایت از دالائی لاما و حکومت تایوان نمونه های گویای این حکایتند. این عملکرد فقط باعث نزدیکی روسها و چینها به هم در سالهای اخیر شده. روسیه نه تنها با چینها بلکه با اروپا قرار داد فروش نفت و گاز بسته و تلاش دارد تا در نزاع بین غرب و ایران نفت خود را به بالاترین قیمت ممکن بفروشد.

در سال ۲۰۰۹ با اعلام تعلیق طرح استقرار موشکهای ناتو در اروپای شرقی روابط آمریکا و روسیه در جهت فشار بر ایران شکل گرفت. اما در ۲۰۱۱ که آمریکا دوباره اجرای این طرح را چماقی بر سر روسها کرد دیدیم که روسها تحریم شورای امنیت سازمان ملل را در پی گزارش آژانس بین المللی انرژی اتمی در ماه نوامبر، بی اثر کردند. آمریکا واقمار اروپایش هم متقابلا اقدام به وضع تحریمهای بیرون از حیطه سازمان ملل بر علیه ایران کردند.

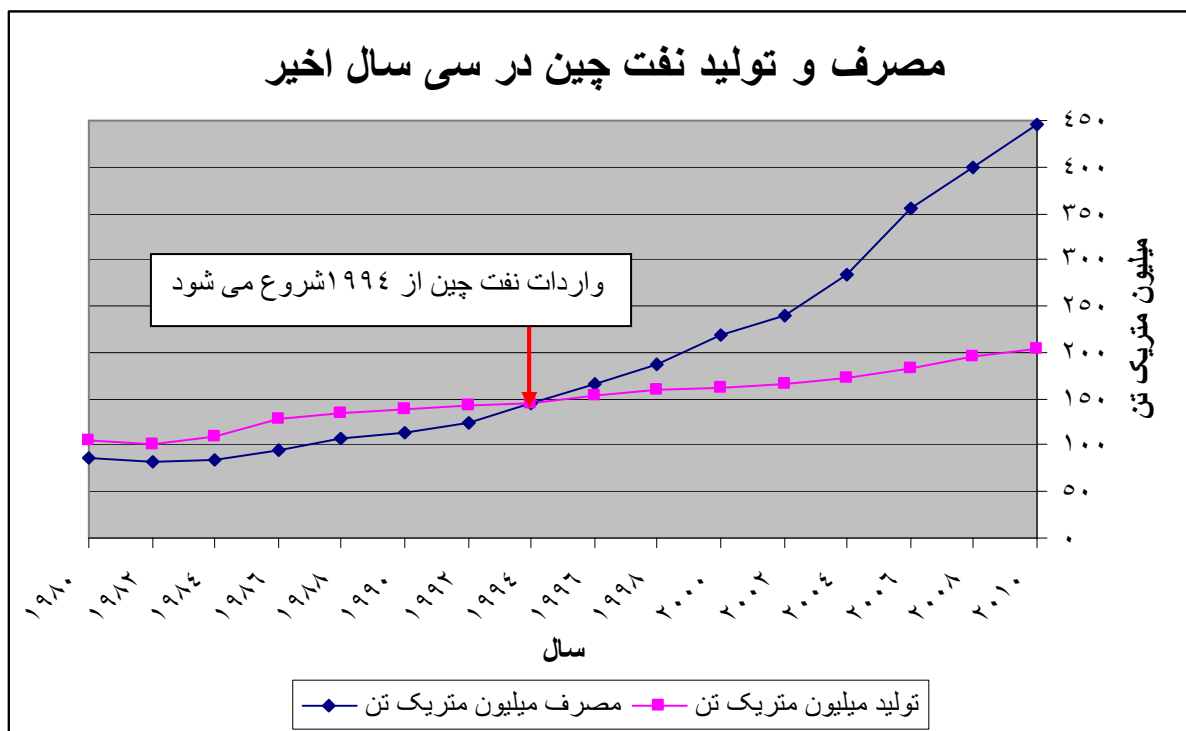
استفاده از دعوای غرب و ایران برای چینها هم صادق است اما در محوری دیگر. اگر سی سال پیش جذب سرمایه و دانش غربی چالش عمده^۶ چین بود، دغدغه فعلی زمامداران چینی دستیابی به مواد خام و انرژی است برای تداوم رشد اقتصادی این کشور ۱/۴ میلیارد نفره! در طی ۳۰ سال اخیر چینها هر ساله نرخ رشدی معادل ۸ تا ۱۰ درصد داشته اند که با ۶٪ رشد سالانه مصرف نفت همراه بوده! در ۲۰۰۹ چین با مصرف روزانه^۶ ۸/۲ میلیون بشکه نفت پس از آمریکا دومین مصرف کننده^۶ نفت جهان شد که ۵/۴ میلیون بشکه از این حجم باید وارد شود (۵٪ بقیه نفت در چین استخراج میشود ببینید شکل بعد را). با این حساب امروز جدول صفحه ۸ را باید دوباره نوشت و در آن برای مصرف نفت چین باید درج کرد بیش از ۱۰٪ از حدودا ۱۰۰ میلیون بشکه مصرف روزانه نفت در جهان.

واردات نفت چین در ۲۰۱۱ نزدیک به ۵ میلیون بشکه (۲۱ میلیون متریک تن) بوده و چهار صادر کننده عمده نفت به چین به ترتیب عبارتند از آنگولا، عربستان سعودی، ایران و روسیه. چینها برای آنگولائی ها راه و راه آهن و تاسیسات بنیادین میسازند و در مقابل آنگولا ۱۷/۵٪ نفت وارداتی چین را تامین میکند. جمهوری اسلامی ایران نزدیک به ۱۰٪ نفت چین را تامین میکند (در بهمن ماه ۱۳۸۹ ایران قرار داد فروش بیش از ۶۰۰۰۰ بشکه در روز به چین را امضا کرد). قطعا با حمله هوایی به ایران و تحریم فروش نفت ایران، جمهوری اسلامی عبور نفتکشها را از تنگه هرمز مشکل خواهد کرد و از آنجا که یک سوم نفت چین از تنگه هرمز باید بگذرد اولاً منافع حیاتی چین لنگ در هواست و ثانیاً بهای نفت به نحو چشمگیری افزایش خواهد یافت.

چین در سال جاری بطور متوسط ۸۵ دلار برای هر بشکه پرداخت کرده. اما با بالا رفتن قیمت نفت، قیمت تمام شده محصولات چینی در بازار بالا میرود که این منجر به کاهش درآمد دولت چین خواهد شد. علیرغم بحران اقتصادی فعلی میبینیم که قیمت هر بشکه نفت بطور متوسط در حوالی صد دلار مانده. چین خریدار عمده نفت ایران است و بکرات با مقامات آمریکا و عربستان سعودی مذاکراتی داشته تا در صورت تهاجم به ایران بتوانند نفت عربستان سعودی را (با قیمت مناسب) جایگزین آن کند اما تا کنون هیچ نتیجه ای عاید نشده است (تا چند سال پیش عربستان سعودی صادر کننده اول نفت به چین بود) چینها در سال اخیر حتی سراغ عراقیها هم رفته اند. اما چه عربستان و چه عراق، یک سوم نفت چین باید از تنگه هرمز بگذرد. لذا

بدون گرفتن تضمینی در این راستا چین طرح هر قطعنامه ای در شورای امنیت سازمان ملل بمنظور حمله به ایران را ، وتو خواهند کرد.

کنترل بازار نفت به منظور فشار آوردن بر روسها و چینی ها مشکلات جدی برای کشورهای مثل ژاپن و کره جنوبی که به اردوگاه آمریکا وابسته اند و دستشان هم به وتوی سازمان ملل بند نیست ایجاد خواهد کرد. ژاپن و کره جنوبی که مجموعا نزدیک به ۷۰۰۰۰۰ بشکه در روز نفت از ایران وارد میکنند بدنبال تحریم احتمالی نفت ایران (حداقل در کوتاه مدت) به مشکل برخورد خواهند خورد.



برای روشن شدن **عامل سوم** به بخشی از کتاب تحلیلی کوتاه بر انقلاب ۱۳۵۷ ایران و روند سی ساله آن* (صفحه ۷۹) رجوع باید کرد:

"اسرائیل یکی از موانع بین رابطه ایران و آمریکا است اما خاتمی در اجلاس کشورهای اسلامی در تهران موضع ایران را در این جمله خلاصه کرد: اگر فلسطینیان با اسراییل به توافق برسند ما کاسه از آش گرمتر نیستیم. اینهم یکی دیگر از موارد ساده نگری خاتمی است بر مسائل دنیا. مشکل ایران با اسراییل جدا از مسئله فلسطین خود یک معضل است. هیچ دولتی در ایران نمیتواند بی تفاوت در برد ۲۰۰ تا ۳۰۰ موشک با کلاهک اتمی یک دولت مهاجم و فرصت طلب بنشیند. همانطور که هیچ شهرداری در تهران نمیتواند به مسئله ترافیک شهر بی تفاوت بماند! این نوع قضایا ربطی به ایدئولوژی حاکمیت ندارد.

بحث بر سر اراجیف احمدی نژاد و بودن یا نبودن "هولوکاست"^{۲*} هم نیست. حرف جمهوری اسلامی حرف حساب است اگر میگوید دنیای غرب مسائل را با دو معیار می سنجد. اسراییل با کمتر از ۷ میلیون جمعیت می تواند چند صد موشک هسته ای داشته باشد و پیمان منع گسترش تسلیحات اتمی را هم امضا نمی کند، حال آنکه ایران با بیش از ۷۰ میلیون نفر قرار داد را امضا کرده ولی باید تحریم اقتصادی شود چون میخواهد در چند سال آینده بمب اتم بسازد! دولت آمریکا سالهاست که زیر نفوذ تشکیلات قدرتمند یهودی است و کمیته روابط عمومی آمریکا و اسراییل (American Israel Public Affairs Committee) یکی از آنهاست. حتی روسای جمهور آمریکا در برابر این تشکل چند ده هزار عضو باید آهسته بروند و آهسته بیایند مبادا آپیک شاخشان بزند! گفته میشود بسیاری از سناتورهای آمریکایی جیره بگیره این قبیل تشکیلاتند. آپیک رل مهمی در انتخابات رییس جمهوری آمریکا بازی میکند. آپیک صاحب خبرگزاری های مهمی است که اذهان عمومی آمریکا را شکل میدهند. سیاست خاور میانه ای آمریکا در بعد از

جنگ دوم جهانی همواره زیر ثقل این قبیل تشکیلات زانو زده."

" در ده سال اخیر بطور متوسط آمریکا سالانه سه میلیارد دلار اسلحه رایگان در اختیار حکومت تل آویو گذاشته، شامل جت‌های جنگنده ای که در جنگی نابرابر خانه ها و مدارس فلسطینی را بمباران میکنند. همه دنیا جنایات حاکمیت یهود را میداند اما اگر هنوز کسی را شکی ست، رجوعش می دهم به صد ها تن عکس و مقاله از کشتار مردم بیگناه فلسطینی در این ۶۰ سال اخیر و ۳۰۰ قطعهنامه سازمان ملل در ۲۵ سال اخیر در باب محکومیت اسرائیل که توسط آمریکا وتو شده است!"

کار تا به آنجا میکشد که هیلاری کلینگتون وزیر امور خارجه وقت آمریکا و مرشد بهار آزادی عربها، نه تنها رای مخالف به عضویت دولت فلسطین در یونسکو^۳ می دهد بلکه سازمان آموزش جهانی را تحریم مالی هم میکند! دم خروس را باید باور کرد یا قسم خانم هیلاری کلینگتون را در باب آزادی ملل و شوق به دموکراسی؟ کلینگتون و نتان یاهوها در خاور میانه همانقدر تخم شرنده که احمدی نژاد ها و خامنه ای ها. غرب برای حفظ آن ثبات نیاز به "تغییر رژیم" در ایران دارد. خانم رایس وزیر امور خارجه دولت بوش و یکی از سناریو نویسان آن بهار آزادی عربها در گلخانه آمریکا عنوان میکند: **برای امنیت منافع آمریکا در خاورمیانه و شاید سراسر دنیا، ایران چالش عمده است.**

"Iran is the single greatest challenge for American security interests in the Middle East and possibly around the world."

حمایت یک طرفه آمریکا وپاره ای از کشورهای اروپایی از اسرائیل باعث شده تا اسرائیل با شیوه ای قلدرانه و متجاوزانه در منطقه عمل کند که حاصل تنش شصت و چند ساله در خاورمیانه است، حال آنکه عمر جمهوری اسلامی سی وچند سال بیشتر نیست. جمهوری اسلامی از این تنش سود می برد اما این اشتباه تعمدی خانم رایس است که می انگارد با انجام تغییر رژیم در ایران، مشکلات خاور میانه را حل خواهد نمود.

در نگاه اول این عجیب می نماید که ایالات متحده آمریکا چرا با حمایت از اسرائیل روابط خود را با کشورهای عربی که در نفتشان سرمایه گذاری کرده و به نفتشان شدیداً وابسته است به خطر میاندازد؟ جواب را در سنوالی در ماخذ^۴ پیدا میکنیم:

"اسرائیل ۷میلیونی سالانه ۵۰۰ میلیارد دلار سرمایه خارجی را جذب اقتصاد خود میکند. چه کسانی در کشوری که از زمان تاسیسش (۱۹۴۸ میلادی) تا کنون در جنگ با همسایگانش است سرمایه گذاری می کنند؟"

این پول سرمایه داران یهود و صندوقهای مالی صیهونیستی است که در سراسر دنیا بگردش میافتند. این پولی است که به آپیک قدرت میدهد. این پولی است که ۳۰۰ قطعهنامه سازمان ملل را وتو میکند. این پولی است که امنیت منافع آمریکا را آنگونه که خانم رایس از آن میگوید تعیین میکند.

در مبحث بعد میپردازیم به چند وچون انگیزه جمهوری اسلامی ایران برای دسترسی به سلاح اتمی.

ب- تشیع اتمی

در آغاز انقلاب، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران براساس شعار "نه شرقی نه غربی" شکل گرفت. آنروزها خمینی با اطلاق صفت شیطان بزرگ به آمریکا و اشغال سفارت آمریکا خط قرمزی را در سیاست گذاری جمهوری اسلامی مشخص کرد اما با شعله ور شدن جنگ و تهاجم صدام این شعار به "هم شرقی هم غربی" بدل شد. خرید تسلیحات برای ارتش ایران که به سلاحهای آمریکایی مجهز بود، آمدن مک فارلین و حکایت ایران- کنترا را به دنبال داشت. حکومت اسلامی ایران توانست مدتها در شکاف وسیع بین شرق و غرب جولان دهد، تا آنکه بدوا دیوار برلین و بعدا حکومت اتحاد جماهیر شوروی فرو ریخت.

اینجا بود که حکومت جمهوری اسلامی با یکه تازی ننو کلونیالیستهای آمریکائی سینه به سینه شد که سر اداره دنیا را داشتند واز "تغییر رژیم" حاکمیتهایی میگفتند که با آنها نبودند. آنچه آن که در "تحلیلی کوتاه بر انقلاب ۱۳۵۷ ایران و روند سی ساله آن"^۴ (صفحه ۷) اشاره می شود، وقوع تغییر حاکمیت تابعی است از این نا معادله است:

توان حاکمیت > (توان مخالفین حاکمیت +/ - نیروهای خارجی)

اگر منافع دولتهای خارجی و حاکمیت همسو باشد آنگاه علامت (-) خواهد بود و برعکس آن میشود (+).

از آنجا که جمهوری اسلامی تمام دگر اندیشان را تارو مار کرده بود عملا بيمش از نیروهای خارجی بود. در آنروزها دو راه در پیش پای حاکمیت ولایت فقیه بود:

- گردش بر است کند و با کجدار و مریز به بهبود روابط با آمریکا تن دهد

- راه چالش با غرب را در پیش گیرد و به تسلیحات هسته ای دست یابد.

حاکمیت جمهوری اسلامی ایران که رویای تشیع اتمی را در سر داشت و در دوره دوم ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی تلاش گسترده ای برای گردآوری متخصصین ایرانی کرد تا کار بر روی پروژه انرژی هسته ای را آغاز کند. اما با روی کار آمدن محمد خاتمی به گرایش اول روی آورد و طرح تماس فرهنگها و نزدیکی با دولت کلینگتن سبزش گرفت.

دست اندر کاران اسلامی برای آن تشیع اتمی، مدل ژاپنیها را دنبال می کردند. یعنی دانش و تسهیلات لازم برای ساخت سلاح اتمی را آماده نما اما عملا مرحله آخر را کلید نزن و منتظر شو تا شرایط چه حکم کند. اینان از دانشمندان اتمی روس که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بیکار شده بودند سود جستند و نیز روابط نزدیکتری با کره شمالی و پاکستان برقرار کردند تا به تجهیزات لازم برای غنی سازی اورانیوم دست یابند. نیروگاه اتمی بوشهر^۵ عملا ربطی به برنامه اتمی جمهوری اسلامی ندارد اما محملی بود تا غنی سازی اورانیوم را توجیه کند. راکتور نیروگاهی مثل بوشهر از اورانیوم با غنای متفاوت ۲/۴٪ تا ۶۲/۳٪ استفاده مینماید و ایران به عنوان یک عضو سازمان بین المللی انرژی هسته ای میتواند سوخت این نیروگاه را از روسیه نخرد و خودش تولید کند. حصول به اورانیوم ۶۲٪ یعنی خط پایان مدل ژاپنی و به تعبیر آمریکائیهایی یک قدم تا بمب اتم جمهوری اسلامی ایران.

با روی کار آمدن دولت جورج بوش، تهاجم آمریکا به عراق در مارچ سال ۲۰۰۳ (نوروز ۱۳۸۴) تحت عنوان پیشگیری از دستیابی صدام حسین به سلاحهای اتمی انجام شد. در این دوره حکومت جمهوری اسلامی موقتا فعالیتهايش را متوقف نمود تا بهانه ای به دست این زنگی مست ندهد. اما این تعرض، جمهوری اسلامی را بیش از پیش متقاعد نمود که دستیابی به سلاح اتمی ابزاری است کارا برای پاسخ به سیاست تغییر رژیمی که دولت جورج بوش براه انداخته.

دو پیامد اشغال عراق افزایش قیمت نفت و بی ثباتی اوضاع در عراق بود، که حکومت اسلامی ایران از هر دو سود برد. با افزایش درآمد نفتی توانست مخارج غنی سازی اورانیوم را براهی برداخت کند و با دخالت در اوضاع عراق شد یک پای چانه زنی بر سر میز مذاکره با آمریکا. چنانکه در ماخذ ۴ صفحه ۸۰ می آید:

"یکی از دلایل رشد و نفوذ جمهوری اسلامی در منطقه اشتباه دولت جمهوری خواهان بود.

دار و دسته بوش، دیک چینی و رامزفلد که بعد از یازده سپتامبر شمشیرشان را از رو بسته

بودند و فکر میکردند بعد از فروپاشی شوروی اربابان دنیا هستند و طرح حکومت بر تمام منطقه

خاورمیانه و آسیای میانه را دنبال میکردند. ننو کلونیالیستهای آمریکایی می خواستند به این

ترتیب هم بر پشت بام چین و روسیه به ایستند و هم کنترل نفت دنیا را در دست بگیرند."

".... دولت جمهوری اسلامی ایران که همیشه مخالف حضور نظامی آمریکا در مجاورت"

مرزه‌هایش بود این بار با سکوتی از سر رضایت به تماشای معرکه نشست. کمی پیش از تعرض آمریکا به عراق، زکی یمانی شاهزاده آل سعود و وزیر سابق نفت عربستان در مصاحبه ای آشکارا آمریکا را از این حمله بازداشت و گفت با حذف صدام توازن منطقه از بین خواهد رفت و نفوذ ایران در منطقه گسترش خواهد یافت. اما بوش خر خود را میراند و پاول وزیر خارجه وقت آمریکا چند روز بعد از حمله به عراق در نشستی در اسرائیل ایران را هدف بعدی خواند. جالب آن بود که سخنگوی وزارت خارجه ایران در جواب آن تهدید گفت: آمریکا دیر یازود خواهد فهمید که به ما احتیاج دارد!

همین طور هم شد. آمریکا بعد از افتضاح ابوغریب و تلفات بسیار دریافت که باید Bremer را فراخواند و با اکثریت شیعیان در عراق کنار بیاید. رهبریت شیعیان عراق از حاکمیت ایران متاثر است، حکیم سالها در ایران بوده و روابط نزدیکی با جمهوری اسلامی داشت. ... امروزه ایران یکی از بزرگترین ظرفهای اقتصادی دولت عراق است."

آمریکا یک گام به پیش آمد اما دو گام به پس رفت. در پایان اولین دوره حکومت جورج بوش بیش از صد میلیارد دلار هزینه لشکر کشی ناکام نئو کلونیالیستهای آمریکایی در عراق بود. بخشی از آن را دول کویت و عربستان با بالا بردن قیمت نفت هزینه کردند اما پرداخت کنندگان واقعی خریداران اروپایی، ژاپنی و چینی نفت بودند. دول اروپایی از سیاست دولت آمریکا حمایتی نکردند و آمریکا وانگلیس در عراق تنها شدند. علیرغم بوق و کرناهای بنگاههای خبری وابسته به نئو کلونیالیستها حمایت افکار عمومی آمریکا از دولت بوش بشدت کاهش یافت و بوش منفور ترین رئیس جمهور تاریخ آمریکا لقب گرفت. در چنین شرایطی جمهوری اسلامی کار غنی سازی اورانیوم را از سر گرفته و شتاب هم داد.

~~*~*

سپاه در این زمان بودجه عظیمی را به گسترش و توسعه توان موشکی اش اختصاص داد. ماخذ ۶ در صفحه ۲۲ فهرستی از این موشکها را ارائه میدهد. شهاب ۲ و ۱ که از موشکهای میان برد روسی Scud C و B اقتباس شده بودند، بردی معادل ۳۰۰ و ۵۰۰ کیلومتر دارند و بیش از دهسال است که به مرحله تولید انبوه رسیده اند. شهاب ۳ با ۱۳۰۰ کیلومتر اولین موشک دوربرد ایران بود. شهاب ۴ با برد ۲۰۰۰ کیلومتر قادر است که هر نقطه از اسرائیل را هدف قرار دهد.

هر چند تعداد موشکهای سپاه دقیقا معلوم نیست (سپاه مقادیر موشکهای دور برد Dong هم از کره شمالی خریده) اما فرمایشات جناب احمد وحیدی وزیر دفاع ایران در نیمه نوامبر امسال هم بیشتر به هذیان تب منیت میماند وقتی که میگوید:

" دولت اسرائیل در صورت رویارویی نظامی با جمهوری اسلامی باید خود را برای اصابت

چند هزار موشک از جانب ایران آماده کند! "

فرماندهان هوا- فضای سپاه تا آنجا از این قدرت موشکی مغرور شده اند که در اواخر نوامبر امسال اعلام میکنند که در صورت تهاجم به ایران، سپر دفاع موشکی ناتو در ترکیه و مراکز هسته‌ای اسرائیل مورد اصابت قرار خواهند گرفت.

سواى این موشکهای دوربرد، توجه سپاه معطوف به پرتاب ماهواره شده است. شهاب ۵ و ۶ با برد ۵۵۰۰ و ۱۰۰۰۰ کیلومتر عملا موشکهای قاره پیمای بالستیک اند که می توان از سیستم پرتاب ماهواره برای شلیکشان استفاده کرد.

از زشتی جنگ، توحش جمهوری اسلامی و حرص و سببیت نئو کلونیالیستهای آمریکایی که بگذریم باید گفت هر مملکتی نیاز به سیستم تدافعی دارد. سیستمهای موشکی به مراتب کارا تر و ارزانتر از جنگنده های غربی است که حکومت شاه پول کلانی بابتشان میداد. هزینه نگاهداری موشکها ارزانتر است و برعکس جنگنده ها که با بمباران فرودگاهها توسط دشمن زمینگیر می شوند، سکوهاى پرتاب موشک سیار، کوچک و پراکنده اند لذا بسیار دشوارتر شکار میشوند. بعلاوه این موشکها در ایران تولید می شوند وابستگی کمتری بدنبال می آورند (چنانچه در جنگ فالکلند بین انگلیس و آرژانتین دیدیم، آمریکا مانع از تحویل قطعات یدکی میراژ به آرژانتین شد. علیرغم پیروزی اولیه دریائی بخاطر از دست دادن تسلط هوایی، آرژانتین مجبور شد که قرارداد آتش بس و واگذاری این جزایر به انگلیس را امضا کند). سیاست دفاعی سپاه به مراتب هشیارانه تر از تیمسارهای شاه است و نباید مسخ تبلیغات غربیان، شد و هر امکاتی را به انکار کشاند. در مقاله آقای متین استادیار روابط بین الملل که در صفحه ۷ به آن اشاره شد، می خوانیم:

"تکنولوژی موشکی جمهوری اسلامی بسیار ابتدایی و نادقیق است و بعید است که با وجود سیستم های بسیار پیشرفته دفاع ضد موشکی آمریکا و اسرائیل کارآیی چندانی داشته باشد."

جناب متین چند اشتباه را همزمان میکند. اول اینکه در امور نظامی و تکنولوژی اظهار نظر میکند که درک دقیقی از آن به عنوان کارشناس روابط بین الملل ندارد. دوم آنکه اگر این موشکها این قدر بدوی اند پس چرا دولت آمریکا با حساسیت بالا در باره شان تحقیق میکند (چندی پیش آمریکا یک شرکت دولتی چین را بدلیل فروش قطعات الکترونیکی به ایران که امکان استفاده در صنایع موشکی داشت تحریم کرد). سوم آنکه این موشکها تکنولوژی روسی اند (که آمریکائی ها را بفضا میبرد) که سر از چین، کره شمالی درآورده و از آنجا به ایران رسیده. اظهار نظر آقای متین بوی منطق دلالت های اسلحه غرب را میدهد و یک طرفه وبی سند است.

موشکهای کوتاه برد که با سوخت جامد کار میکنند نظیر فتح ۱۱۰ (با ۱۱۰ کیلومتر برد)، ایران ۱۳۰ (با برد ۱۳۰ کیلومتر) و زلزل ۲ (برد ۲۰۰ کیلومتر) را میتوان تکنولوژی سپاه دانست اما نه سری شهاب را. چهارم دیدیم که در جنگ Desert storm موشکهای صدام (که مدل ساده تر شهاب ۲ اند) حداقل در دو مورد از پدافند ضد موشکی (یاتریوت) آمریکا گذشتند. یکی به پادگانی آمریکائی در عربستان اصابت کرد و باعث صدمات بالای انسانی شد و دیگری از شبکه ضد موشکی قوی اطراف تل آویو رد شد و بدون ایجاد تلفات عمده خورد وسط پایتخت اسرائیل.

پنجم دقت در موشکهای زمین به زمین بر عکس موشکهای زمین به هوا چندان ملاک نیست. اگر جناب متین در دوران جنگ ایران-عراق در ایران بودند و تجربه ملموسی از این موشک پراکنی ها داشتند، میدانستند که حاکمیت چیزی نیست جز حضور در زندگی روزمره مردم، با این موشک پراکنی ها آن حضور به چالش کشیده شده و روال زندگی روزمره مردم و اعتمادشان به حاکمیت تضعیف میشود. شک ندارم اگر جمهوری اسلامی قادر باشد روزی دو موشک وسط تل آویو منفجر کند بعد از دو ماه کار دولت نتان یاهو به استعفا میکشد. چرا که ارتش اسرائیل بر فراخوان نیروهای ذخیره استوار است و دو ماه حالت جنگی توان اقتصاد پرتورم آنرا به شدت تضعیف میکند و نارضایتی ها متوجه دولت میشود. نمونه بسیار کوچکی از آنرا بعد از جنگ در لبنان با حزب الله دیده ایم.

هم غنی سازی و هم طرحهای موشکی ایران غرب را هراسان نمود. از اینرو در دوره دوم حکومت بوش به تشویق سنای آمریکا و حمایت چند دول اروپائی تحریمهای محدودی بر حکومت جمهوری اسلامی اعمال شد که بیشتر جنبه نمادین (سمبولیک) داشت و حکومت جمهوری اسلامی به راحتی و زیر سرپوشهای مختلف آنها را دور میزد.

ولی کم کم فشار تحریم ها افزایش یافته و از تحریم فروش ابزار پیشرفته هسته ای و موشکی یا سرمایه گذاری در منابع نفت و گاز به تحریم خطوط هوایی و بانکهای ایران کشید. تلاش غرب برای منزوی کردن سیاسی و اقتصادی ایران جدی است ولی بدون تحریم فروش نفت که شریان اقتصاد جمهوری اسلامی می باشد چندان کارا نخواهد بود. با سقوط قذافی در لیبی فرانسه، انگلیس و ایتالیا که بر صنعت نفت لیبی چنگ انداخته اند اعلام کرده اند که در سال آتی از ایران نفت نخواهند خرید. هر چند اروپا خریدار عمده نفت ایران نیست ولی پیشنهاد تحریم خرید نفت ایران بر میز اتحادیه اروپاست. یکی از دلایلی که میتواند کار این تحریم را مشکل کند قیمت بالای نفت و نیاز بازار است. اگر اروپا روزانه ۴۵۰۰۰۰ بشکه نفت صادراتی ایران را تحریم کند این نفت یا بجای دیگری صادر می شود (مثلا چین) و در کل روی بازار جهانی اثر ندارد یا از طریق کشوری مثل ترکیه می تواند به بازار اروپا آورده شود. عملا این مشکلات فنی و کنترل بر تحریم است که کار را دشوار کرده. گرچه ساده ترین و موثرترین شیوه تحریم گذاشتن بازرسی بر کشتیرانی ایران است اما این به معنی شروع جنگ خواهد بود در خلیج فارس.

در نیمه اکتبر امسال خاتم دایان فاینشتاین سناتور دمکرات و رئیس کمیته اطلاعاتی سنای آمریکا گفت:
" ایالات متحده و جمهوری اسلامی ایران در مسیر تصادم با یکدیگر قرار دارند ... اما اینک زمان مناسبی برای رویارویی نظامی نیست."

دیگر بحث بر سر وقوع این تصادم نیست بلکه بحث بر سر زمان آن است و تحولات اخیر را باید طلایه دار ضربه نهایی غرب بر جمهوری اسلامی تلقی کرد.

پ - **طبل جنگ:**

جنگها را با طبلها شروع میکنند اما طبلها تو خالی تر از آنند که سرنوشت جنگ را رقم زنند. این معنا به تمام برای حاکمیت اسرائیل صادق است. چند روز پیش از نشر گزارش سازمان بین المللی انرژی اتمی بناگاه تمامی رسانه های عمومی یکصدا از حمله احتمالی اسرائیل به تاسیسات اتمی ایران گفتند و نوشتند. شیمون پرز رئیس جمهور اسرائیل ادعا کرد که گزارش آژانس ثابت میکند که ایران بزودی به بمب اتمی دست می یابد و شرایط برای آنکه دنیا به اجماعی برای تهاجم نظامی به ایران برسد آماده است و.... روزنامه ها از مانور نظامی ارتشهای اسرائیل با انگیس و تمرین سوختگیری در هوا با ایتالیا نوشتند و.... اما سوای توحش مقدس و سببیت حکومت جمهوری اسلامی ایران بیاییم واقعینانه به جستجوی پاسخ چند سوال منطقی بگردیم:

اول آنکه اگر اسرائیل بکار سازمان بین المللی انرژی اتمی اعتقاد دارد خوب چرا عضو **NPT** نمیشود؟ چگونه این گزارش پیش از نشر در اختیار اسرائیل که اصلا عضو **NPT** نیست قرار گرفته؟ که از کلمه به کلمه آن آگاه است.

دوم آنکه مبنای گزارش بر مواردی استوار است بین سالهای ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۵ (آژانس میگوید ما از فعالیتها بعد از این دوره اطلاعی نداریم و به همین دلیل ایران را به شفاف سازی فرا میخوانیم) به چه دلیلی یکباره این اطلاعات قدیمی ارزشی نو یافته اند؟

سوم آنکه اگر قرار است به ایران حمله کنند چرا اسرائیل رفته در انگلیس مانور می دهد؟ تمرینات نظامی در جانی صورت میگیرد که تشابه جغرافیائی وجود دارد؟ گیرم که جا برای این مانور محرمانه^۶ ناتو قحط بود، در سالهای گذشته چند بار اسرائیل با ناتو مانور داشته و چرا فقط اخبار این یکی به روزنامه ها درج کرده؟ باز گیرم که از سر تصادف جایی وسط تشکیلات اطلاعاتی غرب نشستی بوده، میماند آنکه این مانورها ماهها قبل باید تدارک شده باشند مگر افتابه موآند تا آنا پُرش کنند؟

چهارم آنکه مقام ریاست جمهور در سیستم حکومتی اسرائیل جنبه تشریفاتی دارد و مسئول اصلی اداره^۶ دولت نخست وزیر یعنی جناب نتان یاهو ست. اجماع جهانی هم وسط کنفرانس مطبوعاتی آقای شیمون پرز تعیین نمی شود. قاعده بر آن است که دولت اسرائیل باید مدارک ادعایش را به شورای امنیت ارائه دهد و دولت های آمریکا و انگلیس هم تقاضای اولویت به رسیدگی آنرا کرده که قطعا تمام سیرک **CNN** از آن گزارش لحظه به لحظه میدهد.

چند هفته بعد از این هیاهو نه تنها روسیه و چین بلکه آمریکا و فرانسه بمباران را امکانی بیرون از دستور کار یافتند و اینجا بود که شیمون پرز گفت فعلا اجماعی برای عملیات نظامی نیست! خوب منظور از این بازیها چیست؟ شاید یکی بگوید: اینها زمینه چینی است برای حمله هوایی به ایران و باقی قصه رسانه ها! آن وقت رو در روی سنوآلی چموش قرار میگیریم: اگر اسرائیل واقعا سر حمله به ایران را دارد چرا حریف را هشیار میکند؟ مگر پیش از آنکه به تاسیسات نیم ساخته^۶ عراق و سوریه حمله کند مصاحبه مطبوعاتی ترتیب داد؟ (در مورد سوریه خبر چند هفته بعد از بمباران پخش شد!)

در اواخر حکومت بوش یعنی ۲۰۰۷ مجله^۶ **Times** خبر از طرح مشترک آمریکا و اسرائیل برای حمله به ایران داد. منبع خبر **Hersh** معلوم نشد، ظاهرا بوش که پایان کارش را نزدیک میدید خودسرانه میخواست شرایطی ایجاد کند تا دولت بعدی آمریکا در برابر عمل انجام شده قرارگیرد و به درگیری با ایران کشیده شود.

مرکز مطالعات شرقی و آفریقائی دانشگاه لندن در سپتامبر سال ۲۰۰۷ مقاله ای ۸۰ صفحه ای نشر داد تحت عنوان: " ملاحظاتی در باب جنگ با ایران: بحث سلاحهای کشتار جمعی در خاور میانه " که به چند و چون عملیات نظامی احتمالی غرب می پردازد.

تحلیل این حضرات پرفسور در جزئیات نظامی خواندنی است و از یک حمله بسیار گسترده هوایی و موشکی به ایران بحث میکند که اهداف آن فراتر از تاسیسات هسته ای بوده ولی تعرض زمینی را شامل نمیشود. در خطوط کلی اما مقاله لنگ میزند و حتی از تعیین احتمال وقوع جنگ ناتوان است و با کلمات بازی میکند.

چندی بعد **CIA** اعلامیه ای داد که ایران برنامه اتمی اش را در ۲۰۰۳ متوقف کرده است و چوبی کلفت لای چرخ حضرات گذاشت اما این سوال درتعلیق ذهن میماند که چرا این بمباران چهار سال قبل اجرا نشد؟

در حاکمیت آمریکا یک شبکه کنترل نامرئی وجود دارد که در لحظات بحرانی وارد عمل میشود تا عوامل غیر متعارفی را که ثبات امور را برهم زده حذف کند. این حذف الزاما مثل قتل کندی ها فیزیکی نیست میتواند در حد غیر فعال کردن عامل هم باشد. برای مثال در سال ۲۰۰۵ معلوم شد که منبع خبر روزنامه نویس واشنگتن پست در باب وقایع هتل و اتر گیت یک مامور عالیرتبه FBI بوده است بنام **Mark Flet**! حال این سؤال میماند که چرا یک مامور عالیرتبه امنیتی باید اطلاعات مربوط به تقلب و خلافکاری رئیس جمهور آمریکا را به روزنامه ها درج دهد؟ آنچه میخوانید واقعیات مستدل هستند و نه شایعه پراکنی اخبار. ریچارد نیکسون در اواخر حکومتش به بیماری مالیخولیا دچار شده بود و نمی توانست بخوابد و روزانه مقادیر زیادی داروهای آرامبخش استفاده میکرد که بر تصمیم گیریهایش اثر میگذاشتند. آن شبکه کنترل نامرئی به او توصیه کرد تا در انتخابات بعدی خود را کاندیدا نکند. نیکسون از قبول پیشنهاد سر باز زد. هنری کیسینجر وزیر امور خارجه وقت در مصاحبه تلویزیونی خود میگوید: ساعت دو بعد از نصف شب نیکسون به خانه ام زنگ زده که همین حالا باید سوریه را بمباران کنی. کیسینجر اضافه میکند: بسیار متعجبم به او گفتم این تصمیمی است که شورای امنیت ملی باید بگیرد و نه ما، دستور بمباران را هم من نمیتوانم بدهم بلکه این در حیطه کار وزیر دفاع است. کیسینجر به نیکسون پیشنهاد میکند که برود بخوابد و فردا در این باب صحبت خواهند کرد!

اگر این سابقه راملاک قرار دهیم آنوقت باید گفت که شبکه کنترل نامرئی اینبار از آقای سایمور هرش استفاده کرد تا اقدام مشترک دولت بوش و حاکمان اسرائیل را خنثی کند! حکما انگیزه این شبکه کنترل نامرئی آن نبوده که دولتی که تاریخ مصرفش رو به اتمام است حق ندارد بدون توافق کنگره و سنا مخفیانه چنین تصمیم مهمی را بگیرد. اینان در بررسی سود و زیان این بمباران با دارو دسته بوش هم نظر نبوده اند.

چه سودی و چه زیانی؟... احمدی نژاد چند هفته قبل در نطقی گفت:

"ما باید هواپیما های اسرائیلی را قبل از اینکه به آسمان تهران برسند نابود کنیم."

ایشان در ضمن اینکه میگویند جواب های، هوی است. با نظر محققین مرکز مطالعات شرقی و آفریقائی دانشگاه لندن (ماخذ ۶) هم عقیده است که این حمله فراتر از مراکز هسته ای ایران خواهد بود. چون در تهران ما خامنه ای را داریم نه مرکز غنی سازی اورانیوم. اما کوتاه فکریست اگر غریبها فکر میکنند که جنگ محدود به برتری هوایی و عملیات موشکی آنها خواهد ماند، ایران لیبی نیست. بیش از ده میلیون بشکه نفت غرب هر روز باید از تنگه هرمز بگذرد، بعد از اولین موج بمباران نفیر جنگی تمام عیار خلیج را پر خواهد کرد!

اخیرا وزیر دفاع آمریکا پانه تا در برابر مطبوعاتی که دمبشان به آیک بند است چند بار تکرار کرده است: **"بمباران تاسیسات اتمی در بهترین حالت فقط میتواند ۱ تا ۲ سال تاخیر در کار بمب اتمی ایران حادث کند."**

اولا در موفقیت این بمبارانها جای شک است. در بغداد دیدیم بمبی که قرار بود بیست و چند متر در زمین نفوذ کند و مقر صدام را با خاک یکسان نماید عملا در بازاری منفجر شد و بیش از شصت غیر نظامی بیگناه را کشت. هر روز می خوانیم که ناتو اشتباه چند افغان بیگناه را در بمبارانی کشته که این اصلا نمی خواند با آن تکنولوژی پیشرفته ای که بگفته غریبها باماهواره اداره میشود ودقتی در حد چند سانتیمتر دارد و آقای متین سنگش را به سینه میزند!

ماخذ ۶ به بیست و سه مرکز تحقیقات اتمی در ایران اشاره میکند اما مراکز عمده و فعال، محدود به هفت یا هشت نقطه اند. نیروگاه بوشهر براه افتاده و بمباران آن معادل نشر ۸۰ تن اکسید اورانیوم نیمه غنی شده است، که دست کمی از انفجار بمب اتم ندارد. نه فقط هزاران ایرانی بیگناه کشته خواهند شد بلکه برای سالها کویت، عربستان و قطر را دچار مشکلات اساسی خواهد کرد که به لحاظ محیط زیست فاجعه ایست. سنگ بزرگ را باید نشان نزدن انگاشت و جمله پانه تا هم ناظر بر حمله غیر اتمی است. اما مطابق نظر گزارش ماخذ ۶ این امکان هست که نیروهای غربی در مناطق کم سکنه مثل نطنز از بمب اتمی استفاده کنند. مطابق شبیه سازیهای کامپیوتری این محققین در صورت چنین جنایتی حداقل ده هزار نفر در نطنز کشته خواهند شد.

اگر حرف گزارش مرکز مطالعات شرقی و آفریقائی دانشگاه لندن پایه داشته باشد آنوقت باید امکان بمباران اتمی فردو (که در دل کوهیست و شانس موفقیت بمباران کلاسیک در آن بسیار کم است) را محتمل شمرد.

اراک که مرکز آب سنگین و پلوتونیوم است هنوز خیلی راه دارد که به عنوان خطر جدی برنامه اتمی ایران مطرح شود اما قطعاً هدف خواهد بود. در باب اصفهان کار بمباران بدلیل پر جمعیت بودن منطقه احتمالاً با تلفات بالائی همراه خواهد بود.

ثانیاً در همان نشست پانه تا میگوید: **"هیچ تهدیدی در خاورمیانه جدی تر از ظهور یک ایران اتمی نیست"** ظاهر اگر این دو جمله^۶ ایشان را کنار هم بگذاریم باید این نتیجه را گرفت که او راه حل بهتری برای مشکل بمب اتمی جمهوری اسلامی دارد که قال قضیه را برای همیشه میکند نه یکی دو سال! احتمالاً این یک راه حل نظامی است چرا که در غیر این صورت این جملات را باید وزیر امور خارجه ادا میکرد و نه ایشان.

قسمت ج این نوشته براه حل نظامی آمریکا که سالها در بایگانی پنتاگون خاک میخورد و احتمالاً منظور پانه تا ست میپردازد.

مشکل امپریالیسم و غرب ژئوپلیتیک با ایران با یک حمله هوایی یا صد حمله هوایی و موشکی حل نمی شود. فقط اوضاع را در خاورمیانه بیشتر به هم میریزد. تجربه عراق درس بزرگی است برای متفکران ایرانی. دیدیم که آمریکا علیرغم همه نوع همکاری صدام (حتی آشپزخانه قصرش را هم بازرسان سازمان ملل بازرسی کردند) عاقبت به عراق لشکر کشید. در آن لشکر کشی لهستان هم به امید عضویت در ناتو شرکت کرد ولی اسرائیل در آن رلی نداشت. صدام حسین اسرائیل را به موشک بست و اسرائیل حتی یک هنگ زرهی هم به عراق نفرستاد چرا؟

حضور نظامی اسرائیل در هر کشور خاورمیانه کافی است که تمام آن قوم را حول مهاجمان متحد کند. اگر اسرائیل بنوعی در حمله به ایران شرکت کند بلافاصله سپاه اسب سفید امام زمان را از اصطبل بلاهت عوام در آورده و زین میکند. دیگر منافع ملی برای دسترسی به انرژی هسته ای شعار دست اندر کاران رژیم نخواهد بود. جنگ، جنگ، جنگ اسلام است با کفر!

سپاه هم به عنوان مدافع این اسلام فقهاتی (= بخوان وقاحتی) می افتد وسط معرکه و می شود یکه تاز عرصه سیاست در ایران. صحبت حمله هوایی نیست. وقت جنگ است و اسرائیل طبل جنگی را میزند که در آن مستقیماً شرکت نخواهد کرد.

ت- جعبه مارگیر:

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بساط مارگیری را تداعی میکند که در بچگی در بازار دیده بودم. اگر قضیه رستوران میکونوس پیش میاید یک مشت بسیجی را جلوی سفارت آلمان میفرستند تا بگویند مرگ بر آلمان، اگر با تحریم بانک مرکزی از سوی انگلستان مواجه شوند دوباره مارگیر همان مار را از جعبه در میآورد و معرکه مرگ بر انگلیس را میگیرد. از خودم میپرسم این سران نظام جمهوری اسلامی در این سی و چند سال حاکمیت چه یاد گرفته اند و چرا هر بار همان راه حلهای سی سال پیش را برای مشکلات امروزشان تکرار میکنند؟

موفقیت در عرصه سیاسی تا حد زیادی به توان فکری زمامداران بستگی دارد. برای بررسی توان فکری جمهوری اسلامی بخشی از "تحلیلی کوتاه بر انقلاب ۱۳۵۷ ایران و روند سی ساله آن*" را نقل می کنم:

"... آخوند قابلیت تطبیق با قدرت را دارد اما در برابر تغییرات تند جامعه که ریشه ها و روابط او را تهدید کند نیروی بازدارنده است (=conservatism). این همان خصیلت ارتجاعی است که روشنفکران چپ در پیش از انقلاب به جماعت آخوند نسبت میدادند (در برابر مسائل روز به راه حلهای از پیش تعریف شده رجعت میکند که در چهارچوبه اسلام فهم میشوند و منافع او را حفظ میکند). اما در این انقلاب آخوند درک کرد که برای ماندن در صحنه سیاسی باید تحولات مستمر را نه تنها بپذیرد بلکه خلق کند (تنوری انقلاب در انقلاب).

این تداوم از یک طرف، حضور بخشهای سنتی جامعه را لازم دارد که باید به طرق مختلف سازمان داده شوند (از نماز جمعه تا بنیاد مستضعفین، از حزب جمهوری اسلامی تا تشکیل بسیج و سپاه پاسداران). از طرف دیگر این گروه متعبد سازمان یافته باید همواره در رویارویی با یک دشمن باشد وگرنه بدلیل ضعف تفکری امکان رشد نداشته و خطر انفعال یا تجزیه از درون هست. این دشمن چپ کافر، مجاهد منافق، لیبرال خائن ... اصلا همه دنیاست!"

سبعیت رژیم جمهوری اسلامی را در مقاطع مختلف این سی و چند سال دیده ایم. تیر باران دخترهای محصل پس از تجاوز جنسی در زندان و چاپ عکسشان در روزنامه و طلب پول تیر از پدر و مادر درمانده و مچاله شده بازای نشان دادن قبر بی نشان فرزندشان. یا کشتار چند هزار زندانی در غل و زنجیر بعد از امضای قرار داد صلح با صدام... آه از این سی سال چه باید گفت که کلام از درد باز میماند.

آنکه می ترساند، خود می ترسد. ترس اساس حاکمیت جمهوری اسلامی است و در این میان سیاست داخلی و خارجی دو وجه یک حقیقتند و به عبارت اولی از کوزه همان برون تراود که در اوست. اگر این اوباشان بر توحش خویش آب تقدس پاشیده و با مردم خود چنین میکنند وای بر اجنبی! آنهم از نوع مستعمره چی که لایق همان تفنگ دانی جان ناپلئون است.

با شکستن شیشه یا میز و صندلی سفارت انگلیس که چیزی حل نمی شود. اینها نشان از عجز سران رژیم دارد در نداشتن راه حلی برای مشکلات. اگر در آبان ۱۳۵۸ سفارت آمریکا اشغال شد اولا حکومتی نبود و جنگ قدرت بین جناح هائی که به دنبال کسب اقتدار بودند را میتوان به عنوان توجیه پذیرفت. ثانیاً آن حکایت بیش از بیست میلیارد دلار در آنروزها برای این ملت خرج برداشت که بهایش را امروزه آن بیماری می دهد که پول پرداخت هزینه درمان را ندارد و میگذاردش کنار خیابان!

اگر چه حاکمیت جمهوری اسلامی یکپارچه نیست اما می بینیم تقریباً تمامی جناح ها از این معرکه و حمله به سفارت انگلیس حمایت میکنند. لاریجانی ها و احمدی نژادها خودشان را در صف جلونی مبارزان با استعمار جهانی جای میدهند. چرا؟

برای اینکه نه فقط نارضایتی ها متوجه خارجی میشود بلکه دویست سال رابطه با انگلیس برای ما ایرانیها هیچی نداشته جز توطئه و چپاول. اگر آمریکائیها آمدند مدرسه ای ساختند. اگر روسها آمدند بیمارستانی ساختند اگر آلمانها آمدند به رونق صنعت و راه آهن ایران کمکی کردند. انگلیسها اول از همه آمدند خوب چه خیری در این دویست سال به ما رساندند؟ اینها تخم شرنده و یک روابط محدود بسنده شان است و السلام. ولی لازم نیست که ولی فقیه مارهای بسیجی را از جعبه درآورد و معرکه بگیرد تا انگلیس هم صورت حساب خسارت یک میلیون دلاری برای جمهوری اسلامی ایران حواله کند و با مظلوم نمائی، کشورهای اروپائی را در حمایت از خود متحد کند.

متاسفانه وسط این معرکه مارگیری سنوالی گم شد. اگر منشا این تحریمها گزارش یک طرفه و دو پهلوئی آژانس بین المللی انرژی اتمی است چرا ایران به جای دعوا با انگلستان از آژانس بین المللی انرژی اتمی بیرون نمی آید یا حداقل همکاری خود را برای مدت ۶ ماه به تعلیق در نمی آورد؟ این کار چند سال پیش توسط کره شمالی صورت گرفت و کره بازرسان آژانس را اخراج و دوربینهای ناظر را قطع کرد و چندی بعد هم اولین بمب اتم خود را آزمایش کرد! کره شمالی بعد از این جریانات از طریق چین با آمریکانیها تماس داشت و نه آژانس بین المللی انرژی اتمی.

این حرکت به مراتب از ریختن به سفارت انگلیس و شکستن میز و صندلی آن معقولتر و موثرتر است! ایران در دو مقطع تهدید به قطع همکاری با آژانس بین المللی انرژی اتمی کرده. اول بار در ۲۰۰۶ و دومین بار اخیرا در ۲۰۱۱. علیرغم چندین و چند جلسه کمیسیون امنیت مجلس این طرح هرگز از حد حرف بیرون نرفت. حتی در آستانه گزارش آمانو ایران بازرسان آژانس را برای بازدید دعوت کرد این آژانس بود که از رفتن به ایران سر باز زد مبادا که چماق تحریم آمریکا در غلاف بماند! شاید برخی بگویند اگر ایران در ۲۰۰۶ آژانس را ترک کرده بود حالا جناب آمانو (عصر دست نشاندۀ آمریکا) این گزارش را نمیتوانست علم کند چون اگر ایران دنبال بمب اتم بود در این پنج سال ساخته بود. اما علت سیاست نعل و میخ جمهوری اسلامی در آن زمان نیروگاه بوشهر بود. با ترک آژانس، به احتمال نزدیک به یقین روسها بوشهر را تحویل نمیدادند.

گرچه نیروگاهی از نوع بوشهر باید یک تا دو سال زیر نظر سازنده آنها کار کند تا متصدیان با دستور العملهای اجرایی و ایمنی به خوبی آشنا شوند اما ایران میتواند کارشناسان روس را مرخص کند. بعد از راه اندازی نیروگاه بوشهر اوضاع بنفع ایران تغییر کرده و ایران با خروج از NPT میتواند از تحویل پسمانده سوخت به روسها خود داری کند و از آنها بعنوان سلاح استفاده نماید. این نوع سلاح به Hybrid Weapon معروف است و تا کنون تنها آمریکا در جنگ اول عراق از آن استفاده کرده و از ترکیب رادیو اکتیو خفیف با مهمات معمولی ساخته شده و با تجهیزات توپخانه معمولی هم شلیک میشوند. چند هزار سرباز آمریکائی بعد از بازگشت به آمریکا، به بیماری های عجیب و سرطانهائی نادر مبتلا شدند که گفته میشود از اثرات تماس با این نوع سلاحهاست. بر اساس گزارش بی بی سی از بیمارستانهای عراق در سالهای بعد از این حمله تعداد نوزادان ناقص الخلقه عراق به بیست برابر دوران صدام رسیده!

در واقع وقتی او با ما میگوید استفاده از هر امکائی در برابر ایران محتمل است میخواهد با چماق حمله نظامی ایران را پای میز مذاکرات نگاه دارد اما ایران چرا همچنان در NPT مانده تا هر روز برایش شاخه شانه بکشند و تحریم وضع کنند. خروج از NPT یک کارت سیاسی است در دست ایران اما با تاریخ مصرف محدود. اگر خامنه ای آنقدر منتظر بماند تا ایران مورد حمله قرارگیرد و بعد از NPT خارج شود، باید گفت با این کارت خوب بازی نشده. از طرف دیگر خروج زود هنگام از آژانس یعنی احتمال حمله و رشته شدن تمام آن بافته ها از دوران هاشمی رفسنجانی تا کنون.

با نزدیک شدن به ۲۰۱۲ ثقل انتخابات ریاست جمهوری آمریکا بر این تعادل شکننده خواهد افزود. در ۲۰۱۱ حزب جمهوریخواهان از یکسوم مانع از اجرای برنامه های اقتصادی او با ما شده و تحت عنوان جلو گیری از افزایش کسری دولت در زمان بحران اقتصادی، رئیس جمهور را قفل کرده (حال آنکه بررسی اعداد و ارقام نشان میدهد که قسمت عمده این کسری بودجه در زمان حکومت جمهوریخواهان بخصوص ریگان و بوش ایجاد شده) و از طرف دیگر یک سیاست خارجی تهاجمی را بر رئیس جمهور دیکته میکند. او با ما هم در سال جاری برای عقب نماندن از قافله افکار عمومی که سرنوشت انتخاب مجدد او را تعیین میکند مجبور بوده تا در بازی اینان شرکت کند و این فشار را در عرصه بین المللی منتقل نماید. بهار عربی، سپر موشکی، فشار اقتصادی و نظامی بر چین، فشار بر ایران همه نمونه های این سیاست تهاجمی اند. فشار بر ایران را می توان در افزایش و شدت تحریمها، متهم کردن ایران به توطئه قتل سفیر عربستان، افزایش فعالیتهای تخریبی و جاسوسی در ایران و... مشاهده کرد.

تداوم این فشار نه تنها مردم ایران را در مشقت اقتصادی قرار میدهد بلکه با پر رنگ شدن نقش سپاه و دستگاه امنیتی در سیاست و اقتصاد هر صدای مخالفی در درون ایران در نطفه خفه خواهد شد. در این آرامش قبل از طوفان در خلیج همیشه این امکان هست که یکی ماشه را بکشد و جنگ شروع شود. حکایتی که سر آن شاید معلوم باشد اما ته آن نه!

ج - طرح معوقه^۶ اشغال ایران

مقارن با طرح اشغال عراق در ۲۰۰۳ برخی اذ دست اندر کاران شورای امنیت ملی آمریکا برای اشغال قسمتی از ایران طراحی ارائه دادند تا کار آن "تغییر رژیم" دولت بوش را ممکن کند. باور این طراحان بر این استوار بود که اشغال تمامی ایران با وسعتی چهار برابر عراق کاری نابخردانه است بلکه باید فقط بخشی از آنرا که از اهمیت استراتژیک و اقتصادی برخوردار است اشغال نمود. این بخش در نقشه زیر مشخص شده:



به این ترتیب:

- یک- مجرای صدور بیش از ده میلیون بشکه نفت عربستان، عراق، کویت و امارات از طریق تنگه هرمز باز میماند. پانه تا در همان نشست خبری به ایران هشدار میدهد: "هرگونه اختلال در جریان آمد و شد دریایی در خلیج فارس برای آمریکا به مثابه عبور از خط قرمز است." (بخوان شروع جنگ)
- دو - با اشغال مناطق نفتی و بنادر و جزایر ایران حکومت جمهوری اسلامی امکان فروش نفت را ندارد و این امکانات احتمالاً در اختیار دولت آتی هوادار غرب یا سازمان ملل قرار میگیرد.
- سه- این طرح با زمینه سازیهای اولیه ای مثل آماده کردن اذهان عمومی دنیا و تشویق اقلیتهای قومی ایران (بلوچ، عرب، کرد و ترک) به ستیز با حکومت اسلامی در تهران همراه خواهد بود.
- چهار- در صورت لزوم حکومت آذربایجان و ترکیه رل فعالتری را برای انسداد راههای تجاری و فعال کردن اقلیت ترک در آذربایجان ایفا خواهند کرد.

به این ترتیب حکومت تهران که می باید نان نزدیک به هفتاد ملیون ایرانی را (در بیرون از منطقه علامتگذاری شده) تامین کند زیر فشار نارضایتی های همان مردم ظرف مدت ۶ ماه سقوط خواهد کرد. هزینه اولیه این طرح نزدیک به دو بیست میلیارد دلار برآورد شد که حداقل ارتشی نزدیک به شصت هزار نفر برای اجرایش لازم است. انتخاب این منطقه با توجه به وضعیت جغرافیائی رشته کوه زاگرس در نظر گرفته شده بود. در زمان جنگ سرد مستشاران نظامی آمریکائی حکومت شاه را متقاعد کرده بودند که در صورت حمله احتمالی روسها به ایران خط دفاعی خود را بر رشته کوه زاگرس مستقر کند تا حامیان غربی اش به یاریش آیند. به همین منظور زاغه های مهمات در آن و پایگاههای شکاری بوشهر، اهواز، دزفول و شیراز طراحی شده بود. بعد از اشغال منطقه علامتگذاری شده در نقشه توسط نیروهای نظامی غرب، این امکان وجود دارد که از این پایگاهها بر علیه حکومت تهران استفاده شود.

پهنه^۶ این نوار امنیتی به گونه ای انتخاب شده بود تا اولاً کشتیرانی را از برد موشکهای زمین به دریای "کرم ابریشم" چینی که ایران در اختیار دارد حفظ کند، ثانیاً تاسیسات نفتی کویت و عربستان سعودی و پایگاه ناوگان پنجم ایالات متحده در بحرین را از برد موشکهای شهاب ۱ و ۲ محفوظ نگاه دارد. به لحاظ وضعیت نسبتاً هموار این نوار امنیتی امکان استفاده از نیروهای مکانیزه و هلیکوپتر با قابلیت مانور بالا ممکن است.

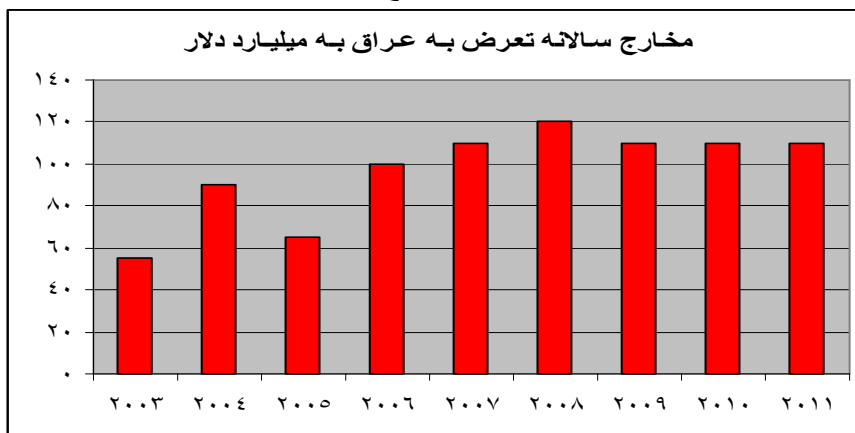
موشکهای کروز و جنگنده های نیروی هوایی ناتو می بایست بطور مداوم از پایگاههای خود در ترکیه، افغانستان و کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس مناطق درونی ایران را هدف قرار داده و مانع از تشکیل سپاه پاسداران شوند. برآورد تخمینی تلفات این عملیات از سوی آمریکائیا مخفی مانده و معلوم نیست.

بعد از درز این حکایت سران سپاه آن را جدی گرفته و دست به اقداماتی زدند همچون تقویت خطوط دفاعی زاگرس و گماشتن جعفری به ریاست سپاه تا در آن نوار امنیتی جنگ چریکی راه اندازد. سپاه از جعفری به عنوان استاد جنگهای چریکی یاد میکند.

~~*~*~*

ببینیم چه شد که این طرح بعد از این همه سال همچنان در تعلیق مانده؟ چهار سال قبل خامنه ای در نطقی گفت: غرب به جنگ روانی با ما پرداخته. من فکر میکنم این تحلیل تا حدی درست است. منظور ایشان آن بوده هیچ حمله ای بدون توافق آمریکا صورت نخواهد گرفت و آمریکا هم به دلایل زیر در شرایطی نیست که جنگ را شروع کند و از اینرو دعوائی ست زرگری و عملاً جنگی در کار نخواهد بود:

- آمریکا بعد از گوانتانامو و ابوغریب مشروعیتی در عرف جهانی نداشته و تنها مانده
- آمریکا هم در افغانستان و هم در عراق زمینگیر شده و توان شروع جنگ سومی را ندارد
- دمب آمریکا در عراق دست ماست
- دمب اقتصاد غرب در تنگه هر مز دست ماست (برای ۴۰۰۰ قایق مجهز به آر پی چی و موشکهای زمین به دریای سپاه، نفتکشهای غول آسا و کند رو هدف سهلی خواهند بود. با غرق چند تا از این کشتیها هزینه بیمه افزایش یافته و عکس العمل هراسان بازارهای نفت بهای هر لیتر بنزین را در اروپا به بیش از ۳ یورو می رساند.)
- آمریکا برای شروع چنین جنگی به پول کلانی نیاز دارد حال آنکه با کمبود بودجه، مشکلات اقتصادی و هزینه بالای جنگ در افغانستان و عراق روبروست. رجوع کنید به صورت حساب عراق در نمودار زیر:



اما چند نکته از نظر ایشان دور مانده:

(یک) خونین ترین جنگ تبلیغاتی و غلغلک اعصاب طرف مقابل شروع می شود. گاو بازی که پارچه قرمز را جلوی ورزا تکان میدهد منتظر فرصتی است تا ۴۰۰ کیلو عضله خسته را نقش زمین کند.

(دو) در سیاست شرایط یکسان نمی ماند و کسی می برد که آنرا گام به گام به نفع خودش تغییر می دهد. او با ما حالا از آمریکا حامی بهار عربی ساخته. دست و بالش را از عراق و افغانستان آزاد میکند و این در حالی است که زیر فشار جمهوریخواهان نتوانسته بودجه نظامی آمریکا را محدود کند.

فشار تحریمهای اقتصادی بر ایران شاخص خوبی است برای سنجش چرخش اوضاع به نفع آمریکا که با منزوی کردن سیاسی ایران توأم است. متهم کردن بی سند و مدرک ایران به توطئه قتل سفیر عربستان و نیز قصه پردازی در باب حمایت ایران در بمب گذاری ۱۳ سال پیش القاعده در کنیا بوضوح بیانگر این حکایت است که دولت آمریکا در کنار فشار اقتصادی از هر ترفندی برای فشار سیاسی استفاده می کند...

با کنار هم گذاشتن حرفهای خاتم فاین اشتهاین و آقای پانه تا و اینکه جمهوری اسلامی ایران از مرز غنی سازی ۲۰٪ گذشته، بسته به روند تحولات شاید بتوان انگاشت که به تقریبی غیر دقیق بین ۱۰ تا ۱۸ ماه تا انفجار اولین بمب مانده (ایران فقط در شرایطی اقدام به انفجار میکند که فشار آمریکا دائم افزایش یابد). تعیین زمان، کار بسیار مشکلی است و فراموش نکنیم وقتی کره شمالی اولین بمب اتمی خود را منفجر کرد علیرغم همه سیستم ماهواره ای و تجسسی، غرب کاملا جا خورده بود. بعد هم تا مدتها آنرا انکار میکرد.

با در نظر گرفتن آب و هوای منطقه جنوب ایران اگر غرب واقعا بخواهد تعرضی را انجام دهد یا باید سه ماه دیگر (اواخر اسفند ماه، مارچ ۲۰۱۲) دست بکار شود یا ده ماه دیگر (اواسط مهر، سپتامبر ۲۰۱۲).

برای تاریخ اول، مشکل زمان کوتاه برای آماده سازی حمله میتواند مطرح باشد. با توجه به اینکه غرب در ۱۹۹۱ در عرض فقط ۴ ماه مہیای حمله به عراق شد و اینکه اکنون بیش از چهل هزار نظامی آمریکایی در عربستان، کویت، امارات و بحرین حضور دارند اینکار غیر ممکن نیست (آمریکا با خروج از عراق بخشی از تجهیزات و نفرات خود را به عربستان و کویت منتقل کرده).

برای تاریخ دوم شاید کارشناسانی باشند که نزدیکی انتخابات ریاست جمهوری آمریکا را عاملی بازدارنده بدانند. اما او با ما میتواند روی حمایت جمهوریخواهان هم درکنگره و هم در سنا حساب کند. جمهوریخواهان برای حمایت از جنگ همیشه رای مثبت داشته اند و دعوی دو حزب بر سر قدرت در پاره ای مقاطع کنار گذاشته میشود. یکی از آن مقاطع جنگ ویتنام بود چرا که یک رئیس جمهور دمکرات یعنی کندی جنگ را شروع کرد و جمهوریخواهان هم از آن حمایت کردند.

بعلاوه غرب نیاز به زمینه سازی نهانی اذهان جهانیان برای توجیه این حمله دارد. این زمینه سازی به باور من با داستان بی سند و مدرک توطئه قتل سفیر عربستان سعودی توسط ایادی سپاه شروع شده اما طرح کامل آن خود چند ماهی زمان خواهد برد و زودتر از مارچ ۲۰۱۲ تعرضی نخواهد بود.

چنین زمینه سازی قطعا منجر به افزایش بهای نفت هم خواهد شد. اشماتکو، وزیر انرژی روسیه در حاشیه کنگره جهانی نفت در قطر میگوید: **در قبال تحریم احتمالی خرید نفت ایران از سوی اتحادیه اروپا بی طرف خواهد ماند.** واضح است، چون قیمت نفت بالا رفته و پول بیشتری گیر روسیه میاید.

در صورت تحریم و حمله غرب به ایران، آمریکا، کشورهای اروپایی و ژاپن پیشاپیش می باید سطح ذخیره استراتژیک نفت خود را افزایش دهند (برداشت از ذخیره استراتژیک ۷۲۰ میلیون بشکه ای آمریکا از ماه سپتامبر ۲۰۱۱ متوقف شده). پایه بالا بردن ذخیره نفت در نشست اخیر اوپک در وین ریخته شده و میبینیم علیرغم رکود اقتصادی و از سرگیری استخراج نفت لیبی سقف تولید اوپک (عمدتا توسط عربستان) بالا رفته. حتی عربستان رسما اعلام کرده که میتواند بیش از ده میلیون بشکه نفت در روز سرازیر بازارها کند ولی همچنان قیمت نفت تک محموله ای، بالای صد دلار برای هر بشکه مانده!

قاعدتا با این قیمت بالای نفت افزایش بهای ارزهای خارجی نباید در صرافی های تهران توجیهی داشته باشد. افزایشی نزدیک به سی و پنج درصد در بهای ارزهای خارجی در ظرف مدتی کوتاه آشکارا نشان از غیرعادی بودن شرایط دارد. والا فروش نفت بیشتر و گرانتر، یعنی درآمد بیشتر برای ایران و قدرت ریال.

۱) اوپک مخفف (Organisation of the Petroleum Exporting Countries) سازمان کشورهای صادرکننده نفت می‌باشد. این سازمان در ۱۹۶۰ در بغداد و توسط کشورهای عراق، ایران، کویت، عربستان سعودی و ونزلا پی ریخته شد. اینک ۱۳ عضو دارد و مقر آن در وین است و حدود سه چهارم از ذخایر نفتی دنیا بجز روسیه را داراست (۸۰۰ میلیارد بشکه). ببینید: www.opec.org/library

۲) به معنای سوزاندن گروهی بوده و بر میگردد به کشتار یهودیان در آلمان نازی. هیتلر تنوری نژاد برترش را به ۲ دلیل طراحی کرد. اول زنده کردن حس مبارزه جویی آلمانی که جنگ اول جهانی را باخته و به فاتحان غرامت میپرداختند و دوم ضبط ثروت یهودیان که نبض اموری آلمان را در دست داشتند تا بتوان تورم و بیکاری بعد از بحران اقتصادی ۱۹۲۹ را مهار نماید. به لطف رشد صنعتی آلمان هیتلر توانست ماشین جنگی اش را براه اندازد. هیتلر بدو یهودیان را با تحقیر از آلمان اخراج میکرد اما با اشغال قسمت اعظم اروپا از یهودیان همچون کمونیستها و کولیها به عنوان نیروی کار مجانی استفاده میکرد. در شرایط غیرانسانی و گرسنگی بسیاری از اینان میمردند یا اگر قادر بکار نبودند در اردوگاههای کار اجباری بقتل میرسیدند. برای مکانیزه کردن این کشتار بدو زندانی را با گاز خفه کرده و بعد در کوره ها می سوزاندند. قطعا اعمال هیتلر و ظلم به یهودیان مردود است اما تشکلات صیهونیستی هم در یک کلاغ چهل کلاغ کردن موضوع کوتاهی نکرده. امروزه در آلمان و اطیش بیان اینکه "هولوکاست" نبوده جرم محسوب شده و مجازات نسبتا سنگینی دارد در صورتیکه توهین به باورهای مذهبی افراد آزادی بیان محسوب میشود!

۳) یونسکو مخفف United Nations Educational, Scientific and Cultural Organization میباشند. وظیفه این تشکل وابسته به سازمان ملل متحد گسترش آموزش، علوم و مناسبات فرهنگی است بین تمام ملل و اقوام دنیا (منجمله فلسطینها)!

۴) ماخذ www.adabestanekaveh.com زیر حرف ت

۵) در اوایل سال ۱۳۶۸ با سفر علی اکبر هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور وقت به روسیه، موافقتنامه اصولی همکاری هسته‌ای میان دو کشور تدوین شد و متعاقب آن در (۲۴ اوت ۱۹۹۲) ۲ شهریور ۱۳۷۱ موافقتنامه نهایی همکاری‌های هسته‌ای ایران و روسیه امضا شد که در آن روسیه تقبل کرد تا در سال ۲۰۰۰ این نیروگاه را بازای ۱/۲ میلیارد دلار ساخته و تحویل دهد اما عملا اولین واحد آن با ۴۰٪ ظرفیت اسمی (تقریبا هزار مگاوات) امسال به کار افتاد و قیمت نهایی بسیار بالاتر از این حرفها بود.

۶) Considering a war with Iran: A discussion paper on the WMD in the middle East
تالیف: Dan Plesch and Martin Butcher ببینید: www.cisd.soas.ac.uk

بخش ۳: ایران پس از جنگ

جنگی که در خواهد گرفت، نخستین جنگ نیست.
پیش از آن، جنگهای بسیاری نیز بوده است.

آنگاه که جنگ پیشین به پایان رسید،

پیروزمندان بودند و

شکست خوردگان.

شکست خوردگان گرسنگی می کشیدند،

پیروزمندان نیز.

برتولت برشت

ورای مصایب و مشقات جنگی که پیش روست، زندگی ادامه پیدا خواهد کرد. اما متفکرانی ایرانی باید با آن دوگرایش تاریخی که در آخرین جمله بخش ۱-الف آمد حساب خود را روشن کنند. چه بخش از نگرشهای سنتی را باید نگاه داشت تا با آن تجدد طلبی تلفیق کرد؟ تا کجا ایرانی باید خود را با تحولات دنیا تطبیق دهد و تا کجا باید در برابر چماق استعمار نوین بایستد؟ ایران هشتاد میلیونی در کجای جغرافیای عالم ایستاده و اولویتها برای ایرانی در چیست؟

برای روشن شدن منظور به بخشی از "تحلیلی کوتاه بر انقلاب ۱۳۵۷ ایران و روند سی ساله آن برمیگردم:

"... اگر به جمهوری اسلامی نه میگوییم به ولایت فقیه اش و به قانون اساسی اش نه میگوییم. در خلا هم که نمی توان زیست پس به قانون اساسی نوی نیاز است. ننشینیم تا کی جمهوری اسلامی سقوط کند و بعد به فکر نوشتن قانون اساسی جمهوری نوی بیافتم که چارچوب حقوق و قدرت مردم را مشخص میکند. همین حالا باید طرح برنامه ای که رفاه و آزادی و آینده ایرانی را معین میکند روی کاغذ آورد، نه در جنگ قدرت انقلاب بعدی. مردم گرد یک هدف اساسی، یک قانون جمع خواهند شد و این اعتبار کار است. آنگونه که بعد ها این یا آن گروه نتوانند به طراری از زیر عبا و قبای خود اصل ولایت بر مردم را بنام خدمت به مردم علم کنند و هیچ مسئولیتی هم در قبال آن مردم نپذیرند. قانون اساسی به باور من باید چارچوب کلی و کاربردی آنچه که پیش از این گفتم (نظیر: تضمین آزادیهای بنیادین، جدایی حکومت از دین، عدالت اجتماعی و حکومت فدرال...) باشد. به این ترتیب مردم حول اصول جمع میشوند و برای اصول میجنگند، نه سیاه حسن یا سبز حسین..."

"بدون توجه به اینکه در انقلاب بعدی چه گروهی (یا گروه هایی) به قدرت برسد (برسند) اقتصاد معضل اساسی حاکمیت خواهد بود. چند هزار مغز اقتصادی در بیرون از ایران داریم؟ باید این گروه را جمع کرد و رئیس یک برنامه توسعه اقتصادی شامل بخشهای خصوصی، دولتی و تعاونی را روی کاغذ آورد. بجای در باغ سبز نشان دادن به مردم که پول نفت را سر سفره تان می آوریم، یک برنامه اصولی لازم است و کار بی وقفه تا پایه های یک عدالت اجتماعی پی ریخته شود.

قوه قضایی جمهوری اسلامی غده سرطانی پیکر ایران شده است. چگونه باید آنرا از این تن بیرون کشید؟ در بین این ۴ / ۵ میلیون ایرانی صدها حقوقدان حاذق هست چرا این جمع پیشنویس اصولی که باید در حکومت آینده جایگزینی اباطیل آیت الله ها شود را تهیه نمیکند؟ چند تا کتاب تاریخ به زبان ساده داریم تا بتوانیم بعد از فروپاشی جمهوری اسلامی به جای یاوه سراییهای فعلی در مدارس تدریس کنیم؟ چگونه میخوایم رادیو تلویزیونی را مدیریت کنیم که آن پلورالیسم سیاسی و حق آزادی بیان را آبیاری کند؟ تا چشم کار میکند درآشفته بازار ایران کار هست که باید انجام شود...."

این فراخوانی است برای متفکران ایرانی خارج از ایران سوای تفاوت در نگرش و رنگ و سوی عقیدتی شان. اما نویسنده متن مردم درون ایران را هم به بازنگری و شروعی نو میخواند:

"... سیاست امری است خاکی و مربوط به آدمها. اگر خدایی باشد که بخواید از ملکوت اعلاش آدمها را سیاست کند خودش این اقتدار را دارد و نماینده لازم ندارد. اشرف مخلوقات صغیر نیست که ولی را نیاز باشد. حاصل امامزاده ای که خمینی راه انداخت و خامنه ای شد متولیش چیزی نبود جز ظلم، فقر، فحشا، اعتیاد، دزدی و ... اینها هیچ ربطی به خدا ندارد. این ماییم که با دست خودمان مستبد میتراشیم و میپرستیم.

لازمه تحقق آن کنترل بر حکومتها حضور فعال، مستمر و آگاهانه مردم است. اما ایرانی اگر به صحنه میآیند بخاطر آن است که تیغ ظلم به جانش رسیده. هر از چند گاه چون کوه آتشفشانی فوران میکند و بعد مثل سنگ خاموش میشود. آگاهانه؟ شک دارم. یکی از شعارهای مردم در خرداد ۱۳۸۸ بود: "نصر و من الله و فتح قریب" مرگ بر این دولت مردم فریب"

بر منکر مردم فریبی دولت احمدی نژاد لعنت اما فکر میکنید همین جوری احمدی نژاد پرید وسط معرکه قدرت یا تخم لق آن ولایت فقیه است که همین مردم به آن رای دادند؟ یکی هست که از این مردم پرسد این چهار سالی که دولت احمدی نژاد بر سریر قدرت بود این خدا کجا بود؟ توی این سی سال کم به این مردم ظلم شد؟ خوب این خدا کجا بود و داشت چه کسی را یاری میکرد؟ تو را یا خامنه ای و هاشمی را؟

نخواهید بار دیگر چرخ را اختراع کنید. بیا بید بر تجربیات نسلی که پیش از شما در برابر ظلم قد علم کرده بود تامل کنید. نطفه^۶ ظلم همانقدر در ظالم است که در مظلوم است. سر نوشتت را بدست بگیر ای مظلوم و تعیین کن والا ظالمان برایت تعیین اش خواهند کرد. حاکمیت اسلامی ورشکستگی به تقصیرند که برای توجیه جنایاتشان هرکاری میکنند... پایان کار اینان نزدیک است، آغاز تو کجاست؟"

الف- نگاهی به تجربه عراق:

برای متفکران ایرانی آنچه که در این ۹ سال در عراق گذشت درس بسیار آموزنده ای ست. بدون شک آمریکا چلیبهای از نوع وطنی اش را در آب نمک خوابانده حتی هیچ بعید نیست که دست به دامن شازده سابق و تلویزیونهای تهرانجلس هم بشود تا این محصول را برای بسیاری در ایران قابل هضم کنند. آمریکا اهداف خاصی را در تغییر و تحولات آتی ایران دنبال میکند که با یک حاکمیت دمکرات و مقتدر در ایران همخوانی ندارد. آمریکا بعد از آنکه نتوانست در عراق مهره های خودش را بر قدرت بنشانند دست بدامن آیت الله ها نجف و کربلا هم شد!

دلایل پیدایش زندان ابوگریب طلب ما اما باید پرسید این چه بنای دمکراسی است که معماران بهار عربی با خشت طالبانی و ملات آیت الله سیستانی میلیارد در عراق بالا می برند؟ آمریکا ۸۷۰ میلیارد دلار خرج کرد تا دارو دسته صدام و حزب بعث بروند و بجایش سیستانی، مالکی، علوی، طالبانی و بارزانی ها بیایند؟"

برای تجسم طرحی کلی از آینده^۶ ایران باید از این سؤال شروع کرد: "چه چیز عمده ای در عراق، پس از ۹ سال حضور نظامی غرب عوض شد؟"

پاسخ به سؤال بالا برمیگردد به سه نامعادله امپریالیسم در منطقه خاورمیانه که در بخش ۲ - الف آمد. آمریکا تمایل دارد تا کنترل نفت خاورمیانه را در دست گیرد و از آن اهرم فشاری بر چین و روسیه بسازد و از وابستگی خود به نفت عربستان سعودی هم بکاهد. طرح آمریکا فقط به نفت خلاصه نمیشود و با آن بهار عربی می خواهد خرده بورژوازی را فعال کند تا با تحرک در صحنه سیاسی در مسیر حذف سنتها، و در صحنه اقتصادی با گسترش بازارهای مصرف طرحی نو درخاورمیانه ایجاد شود.

در این جشن این سر حکام مستبد است که بریده میشود. جدای اینکه با حذف ظالم، ظلم محو نمیشود باید افزود هنوز خیلی زود است تا باور داشت که آمریکا توانسته با سمت و سو دادن خرده بورژوازی کنترل سیاسی خاورمیانه را به بهای این سران بر نیزه قبضه کند. ظاهرا حکومت اواما ترجیح میدهد تغییرات در خاورمیانه بدون عملیات نظامی آمریکا انجام شود. اما درمورد عراق و ایران نامعادله^۶ تغییر رژیم:

توان حاکمیت > (توان مخالفین حاکمیت +/- نیروهای خارجی)

بگونه ای بوده و هست که نقش نیروهای خارجی در آن تا حد یک دخالت نظامی برجسته می شود.

آمریکا، عراق را بین سه گروه قومی کردها، اعراب سنی و شیعه تقسیم کرد و اسمش را گذاشت دموکراسی. یک تعادل شکننده بر اساس این باور که دموکراسی وقتی شکل میگیرد که هیچ نیروی عمده و تعیین کننده ای نتواند در صحنه سیاسی عراق شکل گیرد. اما به این ترتیب حفظ امنیت بسیار دشوار خواهد بود و باید پرسید چگونه دموکراسی و ثبات اقتصادی در مملکتی که فاقد امنیت است تحقق خواهد یافت؟ هر روز در اخبار می خوانیم بمبی اینجا و آنجا منفجر شده. آیا از بطن یک سیستم اقتصاد که در فروش نفت و پرداخت هزینه ها خلاصه می شود دموکراسی زاده میشود؟ آیا دموکراسی به معنای تقسیم بخشی از دنبه بین گربه ها ست؟ در مروری بر مسئله کردستان ایران*^۱ تحلیل سیاسی-اقتصادی بر بقای حکومت اقلیم کردستان عراق اینگونه آمده:

" در بعد سیاسی، پاسخ به این سنوال که حکومت خودمختار کردستان عراق تا چه حد شانس بقا دارد؟ در محاق ابهام مانده اما در بعد اقتصادی جواب به آن روشن است: تا زمانی که پول نفت به خزانه آن واریز میشود!

محور اقتصاد این حکومت با پول نفتی میچرخد که حکومت مسعود بارزانی از دولت مرکزی عراق میگیرد. گفته می شود این مبلغ بیش از پنج میلیون دلار در روز می باشد. لقمان لطیف محمد نماینده حزب سوسیالیست دمکرات کردستان در مجلس حکومت عراق که روابط نزدیکی با جمهوری ایران دارد در مصاحبه ای با خبرگزاری فارس میگوید ۱۷٪ بودجه دولت عراق که معادل بودجه کل کشور سوریه است به حکومت خودمختار کردستان عراق تحویل میشود و با این پول حتی آب خوردن از خارج وارد می شود!

همین حکایت را سیامند بنا، سفیر عراق در کشور هلند اینگونه گفته:

" در کردستان عراق دیگر هیچ درآمدی خلق نمی شود. پول از بغداد می آید و تقریباً همه چیز وارداتی است. برنج، خیار و حتی سیمان. بیشتر کالاها از ترکیه و ایران مستقیماً به کردستان عراق وارد می شود. آنچه که از راه بخش عربی عراق می آید گران تمام می شود."

بدین ترتیب حکومت خودگردان کردستان عراق کامیون کامیون خواروبار از ترکیه وارد میکند تا معیشت چند صد هزار کارگزار و پیشمرگه اش تضمین شود. این اقتصاد به سفره خانی می ماند که هر کس بر آن نزدیکتر به خان نشسته باشد تکه^۲ درشتتری از گوشت گیرش می آید.

هم اکنون بین کردها دعوانی ست بر سر تقسیم پول نفت. روابط کردها و حکومت مرکزی عراق هم چندان ربطی به آن فدرالیسم لا کتابی ندارد و در ماخذ^۱ اینگونه شرح داده می شود:

"...از یکسو تا زمانی که حکومت مرکزی عراق اقتدار نیافته، حکومت خودمختار کردها بی دغدغه پا میگیرد و از سوی دیگر بی ثباتی حکومت عراق منجر به مشکلاتی در فروش نفت میشود که درآمد دولت بارزانی به آن بند است. بنا براین حاکمیت ضعیف اما سرپای بغداد پس از خروج نیروهای آمریکایی مطلوب گردهاست...."

"... پایه های این حکومت بند است به پایه های لرزان حکومت بغداد، به ادامه حمایت آمریکا از آن و اجابت از سوی حکومت های همسایه اش."

هستند کسانی که یکی از دستاوردهای مشعشع این ۹ سال را ظهور دموکراسی در عراق میدانند. اگر از این جماعت پرسیده شود کدام دموکراسی؟ بلافاصله رشد نشریات و انجام انتخابات آزاد را حواله مان میدهند. قطعاً روزنامه ها و مجلات بیشتری از زمان صدام منتشر شده اما اگر به محتوای این رنگین نامه ها بنگرید متوجه می شوید کیفیتی در حد ابتذال دارند. دو یا سه کانال تلویزیونی کرد هم پیدا شده که از بام تا شام با تاکید بر هویت کرد در بوق و کرنای تبلیغات حکومت خودگردان کردستان عراق می دمند.

محصول آن انتخابات آزاد هم نه پیشبرد برنامه احزاب که باند بازی جماعتی است که دمیشان یا به عربستان یا به ایران و یا به آمریکا گره خورده. این چه دموکراسی است که نخست وزیرش جناب مالکی برای تشکیل دولتش باید سه بار به تهران میرفت و جورج بایدن دو بار به بغداد؟

رشد دموکراسی یک رابطه مستقیم با رفاه دارد به عبارت روشنتر اولویت برنامه احزاب باید حول یک برنامه اقتصادی شکل گیرد. برنامه اقتصادی این احزاب خلاصه شده در بستن قرار دادهای نفتی برای صدور بیشتر نفت.

ب- دموکراسی، فدرالیسم و حاکمیت بعد از جنگ:

به هیچ تردیدی شرایط ایران متفاوت از عراق است و به باور من بسیار پیچیده تر. ایران بیش از سه برابر عراق جمعیت دارد. بافت و تنوع اقلیتها به گونه ای است که آمریکا ترجیح خواهد داد تا با تشکیل یک حکومت فدرال، تقسیم قدرتی را پس از تغییر رژیم در ایران شکل دهد که در آن حکومت مرکزی بیشتر مشغول به امور داخلی خود باشد تا منطقه خاورمیانه. اگر مبحث فدرالیسم در ایران تاکید بر جریانات کرد دارد به این خاطر است که در مطرح شدن این بحث در بین متفکران ایرانی، کرد ها نقش جدی داشته اند. خود مختاری کردها در ایران بحث ایست و رای این نوشته و خواننده علاقه مند را رجوع میدهم به ماخذ ۱. قطعاً حدکا (حزب دمکرات کردستان ایران) معیاری برای قضاوت بر کار همه کردها نیست اما بد نیست نگاهی به بخشی از سند کنگره سیزدهم حدکا و چرخش آشکارش بسوی آمریکا و تحلیل اوضاع عراق بیندازیم:

"پیروزی مردم عراق در امر بنیانگذاری کشوری آزاد و دمکرات، در آینده بر جوامع کشورهای همسایه تاثیر خواهد داشت. خلقهای بیزار از نظامهای ارتجاعی و دیکتاتوری چشم انتظار فرصتی هستند تا برای کسب آزادی و دموکراسی و بدست آوردن حقوق ملی خود علیه رژیمهای ضد خلقی قاطعانه بپا خیزند. هم اینک مبارزه رهایی بخش ملت کرد پا به مرحله سرنوشت سازی گذاشته است. در این میان حقوق سیاسی خلق کرد در عراق بر مبنای فدرالیسم جغرافیایی - ملی در قانون اداره دولت برای مرحله انتقالی به رسمیت شناخته شده است. استقرار این شیوه از فدرالیسم برای حل مسأله کردها در بخش دیگری از کردستان نیز الگوی مناسبی خواهد بود"

مفهوم عراق آزاد و دمکرات بماند طلب ما. اما آیا کسی از عراقی پرسید که شما آقای جلال طالبانی را به عنوان رئیس جمهور عراق قبول دارید یا حکومت فدرال در عراق مورد تائید شماست؟ فرا تر از آن آیا کسی از کرد عراقی پرسید مردم آیا مسعود بارزانی و برنامه اش از حمایت شما برخوردار است؟ ... نه! فدرالیسم ریشه در فهم، اعتماد و احترام متقابل دارد، یک فرآیند بلند مدت و بر اساس نظر خواهی از مردم منطقه است نه زد و بند یک مشت فرصت طلب با ژنرالها و سناتورهای آمریکائی. در ماخذ ۱ میآید:

"به عبارت اولی کار حدکا به اینجا رسیده که چشم انتظار است تا آمریکا به ایران حمله کند و بساط جمهوری اسلامی را تارومار نماید و نسخه کردستان عراق را در ایران دوباره بپیچد و آقای هجری (یا خالد عزیز) بشوند رئیس دولت کردستان در جمهوری فدرال ایران!

هر چند بعد از قاسم‌لو فهم سیاسی حدکا بشدت افت نموده و اینان حتی درک نمی کنند که ایران ۷۵ میلیونی عراق ۲۵ میلیونی نیست، اما پیش از آنکه در بند ۲ از فصل یک همین سند بنویسند: "آرمانهای نهایی حزب دمکرات کردستان ایران ایجاد یک جامعه دمکراتیک سوسیالیستی است" بهتر است اول از خود بپرسند چرا باید جناب جورج بوش و رامزفد به حدکا کمک کنند تا یک جامعه دمکراتیک سوسیالیستی بسازد؟"

بی هیچ شکی عصر تخته قاپوی رضا شاه به سر آمده. نه کرد که هر اقلیتی حق اشاعه فرهنگ، زبان، مذهب و تصمیم گیری بر سر موضوعات منطقه اسکان خود را دارد. در تقابل فرهنگی است که تکامل جوامع شکل میگیرد و فدرالیسم فرم سیاسی ممکن است برای کار، اما یکی از مشکلات عمده بر سر راه فدرالیسم در ایران عدم واقعگرایی جریانات سیاسی کرد است. خود مختاری به معنای شرط و شروط و قبول مسئولیت در برابر دولت مرکزی هم هست. (ببینید فصل ۴ از ماخذ ۱ را)

"واقعگرایی حلقه گمشده تکامل بسیاری از دست اندر کاران سیاسی کرد بوده و هست. اولین گام در جهت حصول به آن شرط کافی قبول این واقعیت است که جریانات سیاسی کرد باید یاد بگیرند که با هم کار کنند! اگر کردها با هم نتوانند کار کنند هرگز با غیرکرد هم نمیتوانند در چهارچوب یک حکومت فدرال به اجماع برسند. در این همکاری کردها باید برگردند به ریشه ها. به دو محور کلی: رای مردم کرد و حضور در زندگی کردها."

ماخذ ۱ به شرح این دومحور می پردازد اما لازمه تحقق هردو بیرون آمدن از چهارچوب های عشیرتی ست. حال آنکه تجربه حکومت اقلیم کردستان عراق چیز متفاوتی را نشان میدهد. مسعود بارزانی بشیوه خوانین کرد این تشکیلات را میگرداند و دمکراسی و اقتدار مردم در برابر سر سپردگی به خان رنگ می بازد. در وجه اقتصادی هم به جای رونق تعاونیها این پیمانکاران ترک هستند که رفاه و شهر نشینی را برای خبرگان و خوانین کرد در برابر پول نفت به ارمغان می آورند (حتی کارگران ساختمانی از ترکیه می آیند و حکومت تنها توانسته برای پیشمرگانش شغل خلق کند).

بحث ایران فدرال یا کردستان بزرگ یکی از مشکلات عملی کارمیتواند باشد. ترکها میدانند در صورت خودمختاری کردستان ایران و تلفیق آن با اقلیم کردستان عراق احتمال دارد که مسئله کردستان ترکیه هم وارد فاز جدیدی بشود. سازمان اطلاعات اسرائیل هم اکنون نقش فعالی در حکومت اقلیم کردستان عراق دارد که باعث درگیری بین اسرائیل و حکومت اردوگان شده.

یکی دیگر از عواملی که ممکن است با طرح فدرالیسم منافع ایرانی را به خطر اندازد، فرصت طلبی عربها ست که به لطف روابطشان با آمریکا مالکیت بر جزایر ابوموسی، تنب بزرگ و کوچک را طلب میکنند تا با گسترش آبهای ساحلی خود ذخیره گاز پارس جنوبی را به تملک درآورند.

بدون شک حکومت بعد از جنگ هم از درون و هم از برون زیر فشار خواهد بود و باید تصمیماتی را بگیرد که عواقب وسیعی دارند. تار و پود این حکومت، قطعا از لیبرالهای اسلامی و بخشی از جنبش سبز و نیز نمایندگان تفکر وابسته به غرب بافته خواهد شد (باز همان دو جریان و گرایش بخش ۱-الف)! هر چند نظیر عراق آمریکا سعی خواهد داشت تا جریانات چپ را از میدان سیاست بتاراند اما احتمالا همین جریان است که میتواند در بخش جوان جامعه ریشه کند و مانع از رشد مجدد اسلام فقهاتی شود. بسیار دشوار است تا با پیچیدگی سیاست در ایران تصویری دقیق از حوادث بعد از این حمله داشت...

اینک اما...

به تمام کودکانی فکر میکنم

که هیچ نمی دانستند از یک بمب هدایت شده با ماهواره

تا پیش از لحظه انفجار!

یا نویسه های بخش سوم:

(۱) مروری بر مسئله کردستان ایران ماخذ www.adabestanekeh.com زیر حرف م